

و بوسیله این وسایل و در همان لگن مسی بدن خود را شست و شو میداد. کف اطاق با چند قطعه گلیم ترکمنی فرش شده بود اطراف گلیم‌ها در حدود ۸ سندلی و یک بخاری کلمن دیده میشد تا این موقع آقای دکتر مصدق هنوز از دادگاه بمحل زندان نیامده بودند و هنوز چند دقیقه از ورود خبرنگاران نگذشته بود که ناگهان در باز شد و افسران محافظ آقای دکتر مصدق در حالی که زیر بازوان ایشان را گرفته بودند از در آمدند و دکتر را بطرف تختخواب بردند.

آقای دکتر مصدق از دیدن جمع حضار تعجب کرد و از قلم و کاغذ آنها فهمید که خبرنگار هستند و چون در پایان جلسه دادگاه شدیداً عصبانی شده بود، با تشنج و عصبانیت زیاد خطاب به مخبرین شروع به صحبت کرد و گفت:

شما را آورده‌اند تا این اطاق را ببینید ولی مرده‌شوی این اطاق را ببرد چوژی که برای نوع بشر لازم است آزادی است. اطاق بمن داده‌اند و می‌گویند بهترین اطاق‌های دنیاست! در این وقت آقای دکتر مصدق از شدت تأثر شروع بگریه نموده و پالتوی پرک خود را درآورد و بروی سندلی انداخت و سپس روی تختخواب دراز کشید و مجدداً گفت:

این اطاق برای این خوبست که من در آن جان بدهم، مرا ببرید در یک طویله و آزاد بگذارید باشم.

ای کسانی که چشمتان بمال دنیا روشن است چشم من یزادی روشن است. شما مادی هستید، باطاق و قصر و پارک علاقه دارید ولی من یزادی ملت ایران علاقمند هستم این مردم باید بدانند تا من نمیرم این مملکت آزاد نخواهد شد.

در این هنگام آقای دکتر مصدق دچار حالت ضعف شد. دست خود را روی سرش گذاشت و در حالی که هیجان روحی از قیافه ایشان کاملاً هویدا بود در پاسخ یکی از خبرنگاران که سؤال نموده آیا اعتصاب غذا را ادامه می‌دهید یا نه؟ گفت:

— بله غذا نمی‌خورم... غذا نمی‌خورم تا بمیرم ای... بگذارید من در اینجا بمیرم، در اینجا بغض دکتر مصدق شدت ترکیب — یکی از مخبرین گفت جناب عالی غذا میل فرمائید چراید فرمایشات شما را خواهند نوشت. اما دکتر مصدق نپذیرفت و آنروز غذا نخورد.

چگونه اعتصاب غذا شکسته شد؟

همانروز در ساعت ۴ بعد از ظهر جلسه دادگاه تشکیل شد اما دکتر مصدق در جاسه حاضر نشد. در این وقت آقای سرتیپ آزموده با اتفاق چندتن دیگر از مأموران زندان رفتند تا دکتر مصدق را بدادگاه بیاورند. اما ساعت ۶ بعد از ظهر تقریباً مراجعت کردند و آقای سرتیپ آزموده گفت هرچه التماس کردیم آقای دکتر مصدق حاضر نشد اعتصاب غذا را بشکنند و در جلسه حضور یابند.

سرهنگ بزرگمهر گفت: دکتر مصدق بمن گفته است که باید با هم مذاکره کنیم

زیرا اعتصاب غذای خود را نخواهد شکست.

دکتر مصدق بزرگمهر گفته بود. من بتو کاری ندارم، تو وکیل مدافع من هستی ولی من می‌خواهم بمیرم و دیگر احتیاجی به دفاع از خود ندارم.

این جریانات بوسیله مقامات مربوطه با اطلاع علیحضرت همایونی رسید و چون مذاکرات دادگاه نیز روی نوار ضبط می‌شود تا در موقع لزوم شاهنشاه از مذاکرات مطلع شوند لذا جریان دادگاه بوسیله نوار پخش شاه و علیحضرت گفته بودند: باید با آقای دکتر مصدق مذاکره کرد تا اعتصاب غذا را بشکنند و از هر جریان سوئی باید جلوگیری بعمل آید.

در حدود ساعت نه و نیم بعد از ظهر محافظین زندان آقای دکتر مصدق را دیدند. که حال دکتر بهم خورده، رنگ و روی او پریده و دچار ضعف و رخوت شدید شده است.

فورا مراتب را بوسیله تلفن به ستاد ارتش اطلاع دادند و تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش از جزئیات موضوع کسب اطلاع کرد و بلافاصله کمیسیونی با حضور ا. و دادستان ارتش و عده‌ای دیگر از افسران تشکیل شد و بعد از مدتی مذاکره بدربار بلاغ داده شد که حال دکتر مصدق وخیم است و ممکن است خطری پیش آید.

علیحضرت همایونی بعد از اطلاع از این جریان آقای علاء وزیر دربار و آقای حجت‌الدوله والاتباع را مأمور کردند که در زندان با آقای دکتر مصدق ملاقات نموده و موجبات انصراف ایشان را از اعتصاب غذا فراهم کنند. آقایان برای اجرای اوامر ملوکانه مشغول شور شدند و برای اینکه بهتر بتوان آقای دکتر مصدق را قانع و راضی کرد صلاح در این دیدند که از آقای دکتر غلامحسین مصدق و چندتن از دوستان و همکاران سابق ایشان کمک بگیرند.

از طرف دیگر غروب همانروز آقای دکتر غلامحسین مصدق اطلاع مییابند که حال پدرش خوب نیست و هر آن بیم خطر میرود لذا فوراً از محکمه خود بمنزل آقای صالح میرود تا جریان را با ایشان در میان گذارد و چاره‌ای بپندیشد ولی وقتی بمنزل آقای صالح میرود معلوم میشود که ایشان نزد آقای دکتر معظمی هستند. دکتر غلامحسین همان بلافاصله خود را بمنزل آقای دکتر معظمی که در یوسف‌آباد شمیران است رسانیده و به آقایان صالح و معظمی میگوید «پدرم حالش بسیار خراب است و شاید تمام که اگر اعتصاب غذا را بشکنند پیش از چند ساعت دیگر زنده نخواهد بوده و از آقایان تقاضا میکند که بوسیله تلفن با مقامات و رتبه تماس حاصل کرده برای رفع خطر اقدام عاجلی بعمل آورند.

چون در منزل آقای دکتر معظمی با آقایان صالح و علاء در سه نفر بمنزل آقای صالح آمده و از آنجا برای مذاکره با آقایان صالح و علاء با وزارت دربار تماس میگیرند ولی متوجه میشوند که ایشان به کاخ و زندان زندانیان رفته‌اند. تلفنچی مرکز کاخ و الاحضرت شمس را بهمین وصل میکند و آقایان صالح و علاء را از جلسه هیئت مدیره

شیر و خورشید سرخ که در حضور والاحضرت شمس متعقد بوده برای يك امر مهم پپای تفتن می‌طلبند بعد از چند دقیقه آقای صالح موفق می‌شود با آقای علاء صحبت کند و جریان ادامه اعتصاب غذای آقای دکتر مصدق و وخیم بودن حال ایشان را بااطلاع وزیر دربار برساند.

همچنین صالح از علاء خواهش می‌کند که هر اقدامی که برای رفع خطر لازم است بعمل آورند.

آقای علاء که از شنیدن این خبر مهم نگران شده بود فوراً کاخ والاحضرت شمس را ترك نموده و بحضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب می‌شود و ندی الورد مشاهده می‌کند که آقای حشمت‌الدوله والاتباز هم شرفیاب شده است.

در آنموقع آقای والاتباز جریان اعتصاب غذای آقای دکتر مصدق را بمرض شاه رسانیده و در دنبال آن مشغول مذاکره بوده‌اند و ورود آقای علاء موجب می‌گردد که دوباره در این باره گفتگو بمیان آید و بالاخره بنا بدستور اعلیحضرت پستاد ارتش تلقین می‌شود و اطلاعاتی درباره اعتصاب غذای دکتر مصدق خواسته میشود و چون تأیید میشود که حال دکتر مصدق بهم خورده است اعلیحضرت متأثر شده و به آقایان علاء و الاتباز دستور می‌دهند که فوراً با آقای دکتر مصدق ملاقات و مذاکره بشود تا اعتصاب غذا را بشکنند.

آقایان علاء و والاتباز پس از مدتی مذاکره و مشاوره صلاح در این می‌بینند که از آقایان صالح و معظمی کمک بگیرند زیرا ایشان از همکاران آقای دکتر مصدق بوده و بهتر میتوانند موافقت دکتر را جلب کنند لذا موافقت می‌شود که آقایان صالح و دکتر غلامحسین مصدق و دانشان ارتش بزندان بروند و برای رفع اعتصاب مذاکره کنند.

مقارن ساعت ده آقای اللهباز صالح و دکتر غلامحسین مصدق به ستاد ارتش رفته و مدتی با رئیس ستاد و آقای سرتیپ آزموده مذاکره کردند و سپس بطرف پادگان لشکر زرعی رهسپار شدند.

ایست شلیک میکنم!

اتومبیل حامل دکتر غلامحسین مصدق و صالح و سرتیپ آزموده بصرعت جاده شمیران تا قصر را طی نموده و در حدود ساعت ده و نیم شب وارد باغ پادگان لشکر قصر شد هنگامی که اتومبیل مسافت بین پاسدارخانه پادگان و زندان آقای دکتر مصدق را طی می‌کرد، نگهبان پاسدارخانه که اتومبیل را نمی‌شناخت چند مرتبه ایست داد ولی دکتر غلامحسین‌خان که سرگرم صحبت با اللهباز صالح و سرتیپ آزموده بود متوجه ایست سرباز نگهبان نشد و کماکان با سرعت براه خود ادامه داد ناگهان سرتیپ آزموده از شیشه اتومبیل متوجه می‌گردد که یکی از نگهبانان بروی زمین نشسته و لوله نتنگ خود را بطرف اتومبیل هدف‌گیری کرده و می‌خواهد شلیک کند. بلافاصله

و با عجله از حرکت اتومبیل جلوگیری کرد و اگر آقای سرتیپ آزموه يك لحظه دیر متوجه نگهبان شده بود سرباز مزبور بطرف اتومبیل شلیک می‌کرد و در آن صورت دیگر کار از کار گذشته بود بهر حال غلامحسین خان بنا به سواپدید حضار پتمنهایی باطلاق آقای دکتر مصدق نزدیک شد.

آقای دکتر مصدق از ساعت ۸ بعد از ظهر در اطلاق را بروی خود بسته بود. زیرا قبل از آن ساعت آقای سرهنگ بزرگمهر نزد ایشان بود و در اطراف لزوم شکستن اعتصاب غذا صحبت میکرد و بدکتر اصرار می‌نمود که باید غذا بخورد زیرا ادامه این وضع خطرناک است اما دکتر مصدق قبول نکرد و بالاخره در ساعت ۸ بعد از ظهر وکیل مدافع خود را از اطلاق خارج کرد و در را بست و برخیزاد وقت و گفت: من امشب خواهم مرد.

در روی میز شیشه‌های دوا و در زیر آن وسایل استعمال دکتر مصدق دیده میشود بالاخره دکتر غلامحسین خان چند ضربه بدر زد و چندبار گفت: «پاپا باز کنید من غلام هستم» افسران محافظ دکتر مصدق نیز پشت در ایستاده بودند و منتظر باز شدن در بودند. چند لحظه گذشت تا اینکه آقای دکتر مصدق شخصاً در اطلاق را باز کرده بزرگمهر راه می‌رفت و بعد از اینکه بفرزندش گفت:

«چرا اینجا آمدی؟ دوباره به طرف تختخواب رفت و زیر لعاف دراز کنید. دکتر غلامحسین خان يك صندلی لپستانی کنار تختخواب گذاشت و روی آن نشست و گفت:

— پاپا، باید غذا بخورید، حال شما خطرناک است. بوسیله آقای علاء با اعلیحضرت شاه مذاکره شده و ایشان دستور داده‌اند که آقای صالح برای مذاکره بزنندان بیایند حالا آقای صالح پائین منتظرند اگر اجازه بدهید وارد میشوند. آقای دکتر مصدق سرش را از روی متکا بلند کرد و گفت:

— بگو، تشریف بیاورند.

دکتر غلامحسین خان از اطلاق خارج شد و این مرتبه باتفاق آقای اللبهار صالح مراجعت کرد. صالح اخصپایش توی هم بود.

مثل اینکه میل نداشت همکار صمیمی خود را در چنین اطلاق و با چنین وضعی ملاقات کند بهر حال چون عادت به تبسم دارد، لیخندی زد و پایبای دکتر غلامحسین تا کنار تختخواب جلو آمد.

چشمان دکتر مصدق بسته بود، حالش رضایت‌بخش نبود و ناله میکرد و ابداً متوجه حضار و ورود صالح نشد تا اینکه آقای صالح چند بار گفت: قربان، سلام عرض میکنم، مرا می‌شناسید؟ من اللبهار صالح هستم...

دکتر مصدق چشمانش را باز کرد و به‌مجرد اینکه صالح را دید از جا نیمه‌خیز شد و همکار قدیمی‌اش را در آغوش گرفت و هر دو مدتی روی یکدیگر را بوسیدند.

دکتر مصدق قریب دو سال بود که آقای صالح را ندیده بود زیرا دو سال قبل

ایشان بسمت سفیر ایران در واشنگتن منصوب شد و اخیراً موقعی پتهران بازگشت که دکتر مصدق در زندان بود.

وقتی که آن دو روی یکدیگر را میبوسیدند، دکتر مصدق مرتباً میگفت:

عجب مردی هستی، عجب مردی هستی بین اینها چه بروز من آورده اند...

بعد از رویوسی، صالح و غلامحسین خان کتار تختخواب دکتر مصدق می‌نشینند و آقای صالح خطاب بایشان میگوید:

— قربان، من در این وقت شب برای عرض مطلبی و استدعای لازمی خدمت رسیده‌ام. مطلب خود را بعداً عرض میکنم ولی استدعای من اینست که شما اعتصاب غذا را بشکنید و غذائی بخورید. دکتر مصدق جواب می‌دهد:

— نه آقا، من غذا نمیخورم تا بمیرم، دیگر زندگی برای من مفهومی ندارد. گویه آقای صالح جواب میدهد:

— جنابعالی تنها متعلق بقوتان و خانواده‌تان نیستید، باید زنده بمانید، مردن با این کیفیت معنا ندارد. من استدعا میکنم اعتصاب غذا را بشکنید و اجازه بدهید غذای مختصری بیاورند.

اما آقای دکتر مصدق قانع نمیشود و بالاخره آقای اللبیز صالح شروع بصحبت میکند و مطالب بسیار مهمی میگوید و پیغامهایی را که حامل آنها بوده با اطلاع دکتر مصدق میرساند که خبرنگار ما نتوانست از این قسمت از مذاکرات که واجد اهمیت بوده اطلاعاتی بدست آورد.

بهرحال مذاکرات صالح و دکتر مصدق به یکساعت طول میکشد و در پایان بالاخره دکتر مصدق حاضر میشود اعتصاب غذا را بشکند و میگوید:

بسیار خوب، من حاضریم با توجه بمطالبی که مورد گفتگوی ما قرار گرفت غذا بخورم.

دکتر غلامحسین خان که منتظر چنین جمله‌ای بود بلافاصله از اطاق خارج شده و از داخل اتومبیل با یک بسته شیر خشک که آنرا برای فرزندش خریداری کرده بود برمیگردد و با آثار زندان مراجعت میکنند و پس از باز کردن در قوطی مقداری از آنرا در گیلان آب‌گرم ریخته و بدست دکتر میدهد. آقای صالح نیز مقداری نان سوخاری میکند و در حدود ساعت یازده و یکربع آقایان صالح و دکتر غلامحسین خان از ایشان خداحافظی کرده و زندان قصر را ترک میکنند.

بترار اطلاع آقای سرتیپ آزموده که در خارج از اطاق حضور داشته‌خبر شکسته شدن اعتصاب غذا را با اطلاع آقای رئیس ستاد ارتش میرساند و این خبر از ستاد ارتش با اطلاع آقای علاء وزیر دربار میرسد و سپس بوسیله ایشان بعرض شاهنشاه میرسد و اعلیحضرت از اینکه بر اثر وساطت معظمله خطر مرتفع شده‌است و آقای دکتر مصدق اعتصاب غذای خود را شکسته بودند اظهار مسرت میفرمایند.

دو زندانی که باطابق مصدق رفتند

موضوع بسیار جالب دیگر از محاکمه آقای دکتر مصدق که در جراید خبری نیز بدان اشاره شد این بود که در سومین جلسه دادگاه تجدید نظر آقای دکتر مصدق هنگام ایراد بصلاحیت دادگاه و اعلام جرم علیه تیمسار دادستان ارتش متذکر شد که طایق قانونی پایستی متهم بعد از تقاضای تجدید نظر با سپردن وجه الضمان و یا بقید التزام آزاد گردد و از طرفی چون بیم تبنانی نیز مرتفع و منتفی شده است متهم نباید در زندان مجرد بسر برد.

تیمسار آزموده دادستان ارتش و همچنین سرلشکر جوادی رئیس دادگاه قسمت اول شکایت آقای دکتر مصدق را مردود شناختند و قرار شد با درخواست ریاست دادگاه چند نفر از زندانیانی که در اختیار دادرسی ارتش بوده و ملاقات با آنها پلا مانع است برای مصاحبت با آقای دکتر مصدق باطابق زندان ایشان انتقال داده شوند. بعد از ظهر روز دوشنبه قبل از آنکه جلسه دادگاه رسمیت یابد در بین تماشاچیان و مخبرین شایع شد که امروز ظهر دو نفر از کسانی که در پادگان قصر زندانی هستند باطابق آقای دکتر مصدق فرستاده شده‌اند و باین طریق ایشان از تنهایی و زندان مجرد نجات یافته‌اند و حالا باید منتظر عکس‌العمل دکتر مصدق و طرز معامله او با دو نفر زندانی بود.

وقتی که جلسه دادگاه رسمیت یافت سرکار سرهنگ بزرگمهر قسمتی از لایحه دفاعی آقای دکتر مصدق را قرائت کرد تیمسار دادستان نامه‌ای را که از آقای دکتر مصدق دریافت داشته و بدون عنوان بود باین شرح قرائت کرد:

شکایت در دادگاه برای این نبود که چرا اشخاص ناشناس مصاحب اینجانب نیستند بلکه از این نظر بود که چرا پس از درخواست تجدید نظر بقید التزام آزاد نشده‌ام.

اکنون این دو نفر را که یکی مجید مقدسی نام دارد و باتهام عضویت در فرقه دهوکرات و شرکت در غائله آذربایجان زندانی شده است و دیگری احمد بازرگان نامیده میشود و باتهام سرقت زندانی گردیده باطابق من آورده‌اید تا من تنها نباشم. اکنون خواهش میکنم هرچه زودتر آنها را بجای اولیه خودشان بفرستید.

۲۳ فروردین ماه ۱۳۳۴

دکتر محمد مصدق

هنگامی که دادستان ارتش مشغول قرائت نامه آقای دکتر مصدق بود و در اطراف آن بحث می‌کرد کلیه تماشاچیان و حتی اعضای دادگاه پخته افتاده بودند و در این مدت دکتر مصدق مرتباً دستپایش را بسرش میکشید و به سقف اطاق نگاه میکرد. دادستان ارتش سپس گفت من نمیدانم تکلیفم با این آقا چیست و با او چه باید

بکنم خوبست ریاست دادگاه تکلیف مرا یا او روشن کنند.

رئیس دادگاه از آقای دکتر مصدق پرسید در این باره چه میفرمائید؟

دکتر مصدق در جواب پخته گفت:

«آقا خر ما از کرمگی دم نداشت دستور فرمائید اینها را ببرند...»

همه خندیدند و باین ترتیب قرار شد مجدداً آن دو نفر را بمحل ترقف اولیه خود برگردانند.



وقتی جلسه دادگاه خاتمه یافت مخبرین و تماشایان و حتی مأمورین انتظامی دادگاه و محافظین دکتر مصدق بشوخی مطالبی درباره طرز ورود این دو نفر (یکی دزد بوده و دیگری جانی) به اطاق دکتر مصدق میگفتند:

مثلاً یکی از مطلعین می گفت ساعت يك بعد از ظهر روز درشته که تازه آقای دکتر مصدق ناهار خورده و خوابیده بود ناگهان احمد بازرگان که میکل بسیار درشت و قوی دارد در حالیکه کت خود را روی شانه اش انداخته بود در را بهم زد و وارد اطاق دکتر مصدق شد و بعد از زدن چرخي يدور خود (درست شبیه چرخي که در گود زورخانه میزنند) گفت «دکتر جون ما هم اومدیم از امروز دیگر با هم خوشیم!»

دکتر مصدق چشمش از تعجب باز شد و اندام وززیده تازه وارد را تماشا میکرد و هنوز حرف پهلوان تمام نشده بود که در تعجب گفته های او مجید مقدسی وارد اطاق شد و در حالیکه اثاثیه خود را گوشه اطاق انداخت با لهجه ترکی اظهار داشت «من از گرمسنگی مرهم کو آن ظرف شوکرلات آقای مصدق...» یکی دیگری از مخبرین از قول مأمورین زندان دکتر مصدق میگفت «احمد بازرگان بمجره ورود باطاق دکتر مصدق پرسید پس تخته شنو کو اینجا که همیشه زندگی کرد این اطاق که مثل سوراخ موش میمونه... پس تو چه جووری ورزش میکنی» همچنین بازرگان در اولین تماس با آقای دکتر مصدق کلید کیف او را که به آستر پالتوش سنجاق شده بود و پالتو روی صندلی قرار داشت ربوده بود.

رفتار این دو نفر و جملات عوامانه و شوخی های آنها در ابتدای امر موجب شد که دکتر مصدق هاج و واج بشود ولی بعد از یکی دو دقیقه او هم بنوبه خود با آنها سر شوخی را باز کرد و در نهایت اخلاص با یکدیگر مشغول صحبت شدند و حتی قرار شده بود که از فردا با دکتر مصدق هر سه نفری ورزش باستانی بکنند!!

بهرحال وقتی که زندانیان آرام گرفتند دکتر مصدق قلم و کاغذ را برداشت و نامه خود را بدادستان ارتش بشرحیکه در بالا بتظر خوانندگان رسید نوشت و چند ساعت بعد آن دو نفر را بمحل اولیه خود برگردانند و دکتر مصدق برای بار دیگر در اطاق خود تنها ماند در حالیکه بمأمورین محافظ خود میگفت:

«این صحنه برای خنده و تفریح چندان بد نبود.»

از دکتر مصدق و فرزندانش چه خبر؟

دکتر مصدق دارای پنج فرزند است که عبارتند از مهندس احمد مصدق، دکتر غلامحسین مصدق، یانو مشیره متین دفتری - بانو ضیاء اشرف بیات و دوشیزه خدیجه مصدق که همگی تحصیلات خود را در اروپا پایان رسانده‌اند. دکتر مصدق پس از اینکه روز ۲۹ مرداد در منزل مادر مهندس معظی خود را در اختیار مأمورین انتظامی قرار داد بیاشگاه افسران منتقل و روز یکشنبه ۳۱ مرداد سرتیپ فولادوند که در آنروز رئیس مرزبانی بود و اکنون فرمانده لشکر آذربایجان است طبق دستور سپید زاهدی بمنزل دکتر متین دفتری مراجعه و خانم ضیاء مصدق همسر دکتر مصدق و خانم منصوره مصدق همسر دکتر متین دفتری را بیاشگاه افسران هدایت تا از سلامت دکتر مصدق مطمئن شوند.

این ملاقات که اولین ملاقات خانواده دکتر مصدق بود و در حدود ده دقیقه با حضور سرتیپ فولادوند صورت پذیرفت و دیگر ملاقاتی دست نداد تا اینکه پس از صدور اعدانامه سرتیپ آزموده دادستان ارتش دومین ملاقات خانواده دکتر مصدق با ایشان در زندان سلطنت آباد انجام گرفت در این ملاقات همسر دکتر مصدق و دو تن از دختران او و همچنین مهندس احمد مصدق حضور داشتند طبق اطلاع صحیحی که بدست آورده‌ایم تا پریروز رویهمرفته ۱۲ بار اجازه ملاقات بخانواده دکتر مصدق داده شد و البته بجز چهار تن از فرزندان و همسرش بطور کلی هیچکس دیگر اجازه ملاقات داده نشد.

طرز ملاقات با دکتر مصدق در زندان

همان طوریکه گفتیم ملاقات با دکتر مصدق در بیاشگاه افسران یکبار بیشتر صورت نگرفت ولی در سلطنت آباد و پادگان لشکر زرهی تقریباً هر هفته یکبار صورت می‌گیرد تا آنجا که اطلاع داریم خانم ضیاء السلطنه همسر دکتر مصدق تا حال پنج‌بار دکتر مصدق را در زندان ملاقات کرده است و در هر پنج‌بار فرزندان او حضور داشتند و علت اینکه بیش از این بملاقات همسر خود نرفته است علت ملال خاطر است که هنگام ملاقات بایشان دست میدهد و طاقت آنرا ندارند روز ملاقات هر هفته عصر روز جمعه میباشد و در خلال محاکمه اغلب افسر محافظ دکتر مصدق بمنزل دکتر متین دفتری تلفن می‌کرد چون دکتر در زندان گرفتاری دارند شخصاً تقاضا نمودند ایشان را در این هفته ملاقات ننمایند و از این نظر بعضی از هفته‌ها ملاقات صورت نمی‌گرفت و پانزده روز یکبار ملاقات انجام میگرفت.

عزیمت پنج نفر از اعضاء خانواده دکتر مصدق بزندان با اتومبیل کرورکی شیری رنگ دکتر غلامحسین مصدق صورت می‌گیرد و در بیشتر ملاقاتها مهندس احمد مصدق پرتقال - سیب و گلابی خریداری و برای دکتر مصدق بزندان می‌برند اما دکتر

بطور کلی از میوه تناول نکرده و یزندان بانان خود هدیه می‌نماید در اطاق دکتر مصدق که اکنون در لشکر زرهی مرکز و ساختمان پک اشکوبه هنگک بهادر میباشد یک تختخواب آهنی و دو صندلی و یک میز کوچک وجود دارد و کف اطاق نیز مقروش نیست ساختمانی که دکتر مصدق در آن می‌باشد مانند سایر ساختمان‌های سربازی پادگانها است و دکتر مصدق برای قضای حاجت مجبور است هر روز چند بار بخارج ساختمان طی طریق نماید در طول ملاقات خانواده دکتر مصدق ابدأ مذاکرات سیاسی صورت نمی‌گیرد و دکتر مصدق بقدری دقیق است که حتماً افسر محافظ نیز در جمع خانواده ایشان حاضر شده و در مذاکرات شرکت نماید و حتی یکی دو بار که افسر وارد اطاق نشده بود فرزندان خود را از اطاق خارج کرده و بالاخره افسر محافظ در اطاق حضور یافته و دیدار صورت پذیرفت.

خانواده دکتر مصدق در چه حال است؟

تا روز ۲۸ مرداد مهتدس مصدق و دکتر غلامحسین مصدق در خانه‌های مسکونی خود زندگی میکردند و همسر دکتر مصدق نیز در خانه ۱۰۹ بسر میبرد.

پس از غارت خانه‌های ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ خیابان کاخ همسر دکتر مصدق نزد دختر خود خانم منصوره، دفتری رفت و مدتی در آنجا زندگی مینمود ولی از آنجائی که دکتر متین دفتری یک مرد سیاسی است و همیشه خانه او محل آمد و رفت اشخاص است خانم ضیاءالسلطنه بیش از این حاضر باقامت در آن خانه نگردید و بالاخره پس از جستجو و مطالعات لازم یکی از خانه‌های خیابان شمالی که پلاک آن شماره (۱۱) میباشد برای اقامت خانم در نظر گرفته شد و از دو ماه پیش باینطرف همسر دکتر مصدق و دکتر غلامحسین مصدق در این خانه سکونت اختیار گزیدند بطوریکه اطلاع یافته‌ایم خانم و فرزندان دکتر مصدق بقدری بدون سر و صدا زندگی میکنند که هنوز اقربای درجه دوم ایشان ندانسته‌اند خانه مسکونی‌شان کجا است و ما همینقدر اطلاع داریم خانه شماره (۱۱) خیابان... تا روز ۲۸ مرداد در رهن منوچهر احمدی وکیل دادگستری بود که تمام زندگی نامبرده در این منزل بنارت رفته بود.

فرزندان دکتر مصدق را چگونه دستگیر کردند؟

فرزندان ذکور دکتر مصدق یعنی مهتدس احمد مصدق معاون سابق وزارت راه و دکتر غلامحسین مصدق استاد دانشکده پزشکی تهران و رئیس بیمارستان نجمیه در بار دستگیر شدند و هر دو بار در شمیران جلب میشوند بار اول مأمورین وارد منزل امشیجاری مهتدس مصدق در تجویش شده و بعنوان اینکه اطلاع یافته‌اند دکتر فاطمی در آنجا بسر میبرد تمام خانه را جستجو و چون اثری از دکتر فاطمی نبود صورت مجلسی تنظیم و برادران دکتر مصدق و ابونصر عضد برادر خانم مهتدس مصدق آنرا امضا نمودند و مأمورین نیز خانه را ترك گفتند ساعتی بعد مجدداً مأمورین مراجعه

کردند و گفتند تیمسار دادستان فرماندار نظامی دکتر غلامحسین و احمد مصدق را احضار کرده‌اند، فوراً هر دو باتفاق مأمورین به فرمانداری نظامی تهران مراجعه و بلافاصله مهندس احمد مصدق آزاد و دکتر غلامحسین زندانی و سه روز بیشتر زندانی او بطول نیاچامید پس از آزادی، دکتر غلامحسین مصدق تصمیم میگیرد بمطلب خود واقع در بیمارستان نجمیه رفته و برای اولین بار پس از ۲۸ مرداد مرضای خود را دیدار نماید و بمعالجه آنها پردازد چند روز بعد رسماً در بیمارستان شروع بکار نمود ولی برای بار دوم مأمورین بسراغ منزل مهندس مصدق رفته و پس از دستگیری ایشان درخواست میکنند مکان دکتر غلامحسین مصدق را هم نشان دهند و مهندس تین مأمورین را به بیمارستان نجمیه هدایت و باتفاق برادر خود تحت نظر مأمورین به فرمانداری میروند و بازداشت می‌شوند مهندس دو روز در زندان بود و دکتر غلامحسین مصدق ۳ هفته که در روز سوم آبان چون مشاهده میکند سرلشکر دادستان مایل به آزادی ایشان است اظهار میدارد اگر نظرشان بر این است که من در تهران نیاشم هیچ مانعی نیست برای مدتی حاضرم به احمدآباد تبعید شوم در نتیجه همان روز دکتر غلامحسین مصدق از زندان آزاد و عصر راه احمدآباد را در پیش گرفته و یکماه و دو روز متوالی در احمدآباد و ساوجبلاغ بسر میبرد و چون اطلاع میرسد که مانعی برای زندگی او در تهران نیست به تهران برگشته و از آن تاریخ بی‌دردی بخدمت خود در بیمارستان نجمیه ادامه میدهد.

آیا خانواده دکتر مصدق در جلسات دادگاه شرکت نمودند؟

همسر دکتر مصدق در یکی از جلسات دادگاه سلطنت‌آباد شرکت نموده و حتی در موقع تنفس در حضور خبرنگاران صحبت‌های خانوادگی با دکتر مصدق نمود پس از تحقیق از مقامات انتظامی و خانواده دکتر مصدق معلوم شد بکلی این خبر بی‌اساس بوده و کوچک‌ترین افراد فامیل دکتر مصدق در هیچیک از جلسات دادگاه شرکت ننمودند و نیز در مجله تهران مصور نوشته شده بود که خانم دکتر مصدق مدت‌هاست در احمدآباد بسر میبرد و هشت نفر ژاندارم نیز از ایشان محافظت مینمایند این خبر هم راهی بوده و نه تنها تا کنون خانم ضیاءالسلطنه مصدق از تهران خارج نشده بلکه برای نمونه از ۲۸ مرداد پایتخت یک نفر مأمور در احمدآباد دیده نشد و طبق اطلاع خارتی نیز بسلط مزروعی دکتر مصدق در ساوجبلاغ وارد نگردید.

یکی از افراد مطلع بخری‌نگار ما میگفت مدتی است خانم دکتر مصدق بشدت رنج میرود و علت اینست عکس او نقل از مجلات آلمانی در مجلات و جراید تهران بچاپ رسیده در صورتیکه جریان این بود که در تیر ماه سال جاری خانم دکتر مصدق در شیروان خانه یکی از اقوام خود بود که از تصادف آن دو دوشیزه خبرنگار آلمانی برای ملاقات صاحب‌خانه آمده بودند و با خانم ضیاءالسلطنه نیز آشنائی پیدا کردند و پس از اغفال آن دو عکس را برداشتند و ابدأ و اصلاً این ملاقات بعد از ۲۸ مرداد

صورت نگرفت تا خانم مصدق اطلاعاتی در خصوص زندانی همسرش و همچنین طرز قارت خانه خود بدهند و از همین نظر چند روز پیش بایست هوائی شرحی برای مجله مزبور در آلمان نوشته شد و تمام مندرجات آن از طرف خانواده دکتر مصدق تکذیب گردید.

معصومه بملاقات پدربزرگ میرود.

روز ۲۸ مرداد در تهران شایع شده بود که دختر سه ساله دکتر غلامحسین مصدق هدف گلوله قرار گرفته است در صورتی که معصومه در آئروز در تهران نبود و در اواخر تیر ماه به اتفاق مادرش به سوئیس مسافرت و تا این اواخر در یکی از پانسیونهای سوئیس پسر میرود همسر دکتر غلامحسین مصدق چندی پیش پتیران بازگشت ولی معصومه همچنان در سوئیس بود تا اینکه اخیراً خانم ضیاء اشرف بیات همسر عزت‌اله بیات که برای معالجه یسوئیس رفته بود.

معصومه را با خود پتیران آورده و روز جمعه دو هفته قبل یا پدربزرگ خود در زندان ملاقات نمود اما موضوع عکس معصومه که گفته شد همیشه در جیب دکتر مصدق میباشد و در یکی از جلسات دادگاه از جیب بیرون افتاده بود حقیقت اینست چون بجز پنج نفر از اقربای نزدیک دکتر مصدق دیگران حق ملاقات با ایشان را ندارند چندی پیش خانم دکتر متین دفتری در حدود ده عکس از نوههای دختری و پسرهای دکتر مصدق را تهیه و پیدر خود تقدیم نمود که نزدشان محفوظ باشد و هر وقت بیاد آنها افتادند از روی عکس دیدار را تازه نمایند.

دکتر مصدق در زندان پول هم احتیاج ندارد

معمول است در زندان انیس و مونس هر زندانی پول است و هر محبوس که پول بیشتری خرج کند زندگی او روپراهتر خواهد بود از قضا تا این ساعت طبق تحقیقات کلی که نموده‌ایم برای نمونه یکشاهی وجه دکتر مصدق در زندان مصرف نکرده و اصولاً تاکنون دکتر مصدق پولی از خانواده خود نخواست و هیچ‌نوع احتیاجی بپول هم ندارد چون زندگی او در زندان یا سایر زندانیان عمومی فرق فاحش داشته و از طرفی مأمورین محافظ او در زندان از دکتر مصدق نه برای دکتر و نه خانواده او هیچ خرجی نداشته و ندارد و همانطوریکه قبلاً گفته بودیم تا امروز شام و نهار و صبحانه و هر نوع اغذیه دکتر مصدق در زندان تهیه و از شخص دکتر مصدق گرفته تا کوچکترین اعضاء خانواده او طبق تصمیم روزهای نخست احتیاجی بفرستادن غذا از منزل ندارند لباس دکتر مصدق همان لباده برک میباشد که در جلسات دادگاه میپوشید فقط این لباس را خانواده دکتر مصدق خریداری نموده‌اند دکتر مصدق تا روز ۲۸ مرداد پیش از دو دست لباس سویل نداشت که در آن روز مانند سایر اشیاء بغارت رفته بود و بعداً برای تهیه کت و شلوار هیچ سفارشی بخانواده خود نکرده است.



مسئله نظافت دکتر مصدق در زندان

بنابر کلی دکتر مصدق از منزل رفیقان و حسن خلق مأمورین رضایت دارد علت اینکه چهار ماه در سنگنت آباد بحمام نرفته بود این بود که حمام سلطنت آباد حمام سرایزی است و با بخار گرم میشود روزهای اول دکتر مصدق را یکی از این درشما براند ولی به مجرد ورود به صحن حمام حالش بهم خورد و بدون استحمام او را خارج کردند و چون نشانی و نشانی ایشان به خارج از سلطنت آباد دچار اشکال بود دکتر در حمام اطلاق زندان یا ضلع خاصی سر و دست خود را شست و شو میکرد و حالیه در حمام لشکر زرعی که مانند حمامهای معمولی یا نشت میاه گرم میشود دکتر مصدق دفتهای دو بار پانچان یکی از نگهبانان حمام میکرد اطلاع یافته ایم تمام دندانهای دکتر مصدق سالم و طبیعی است و چون خیلی بعیند دندانهای خود علاقمند است روزی دو بار صبح و بعد از صرف شام دندانهای خود را با مسواک و خمیره دندان (آرونال) سوئیس که دارای ویتامین (آ سد) است و تحت نظارت و کنترل دائمی لابراتوار رسمی فیزیولوژیک دانشگاه یال سوئیس تهیه شده شست و شو میکند.

خمیره دندان نیز از محل بودجه مخارج زندان ایشان خریداری میشود و همچنین لوازم التحریر از همان بودجه تا آنجا که مقدور باشد در اختیار دکتر قرار میگیرد.

□ □ □

دکتر مصدق همچنان تک و تنها در اطلاق خود محبوس است ولی بعضی از روزها نادان را با یکی از افسران میل میکنند و اما برای اینکه دکتر مصدق در نتیجه عصبانیت

تصمیماتی بر علیه خود نگیرد يك سرباز مرتباً از پشت در اطاق دكتر مصدق را نگاه میکند بطوریکه تمام رفتار دكتر هنگام مطالعه و استراحت و صرف غذا مورد کنترل دقیق این سرباز است. بما گذشتند برای اینکه کاملاً جان دكتر مصدق محفوظ باشد هنگامیکه با تیغ ژیلت صورت خود را می‌تراشد مجبوریم مأمور بالای سر او بگذاریم و بطور خلاصه بقدری دقت مرعی می‌گردد و طبق اظهار تیمسار سرتیپ آزاده دادستان ارتش بمجرد کوچک‌ترین کسالت و ناراحتی فوراً اعضاء ارتش بر بالین ایشان حاضر و بسداوا می‌پردازند.

غذای زندان دكتر مصدق چه نوعی است؟

غذای زندان دكتر مصدق با غذای سایر زندانیان سیاسی مانند دكتر شایگان، نریمان و مهندس رضوی فرق دارد.

معمولاً روزی يك وعده غذا برای دكتر مصدق در يك قابلمه كوچك برنج پخت میشود و کمی روغن نیز بان میدهند گاهی دكتر مصدق برنج را با تخم‌مرغ و بعضی روزها با جوجه صرف میکنند شبها اصولاً نان و مازاد خورشت ناهار میباشد.

خبرنگار ما نقل‌قول می‌کند که در شهریور ماه گذشته والاحضرت شاهپور عبدالرضا پهلوی باتفاق همسر خود بانو پری سیمازند برای انجام شکار بده یخکش از بیلاقات مازندران که از محالات یخش ۴ دانگه است میروند در یکی از روزها که بر سر سقره ناهار حاضر و بیا حضور مهمانداران خود یعنی صاحب ده یخکش محسن قریور و خانم فخری کیا مشغول صرف ناهار بودند رادیو باطری‌دار که روی موج تهران بود شروع به پخش اخبار و ضمناً جریان مصاحبه مطبوعاتی عمیدی نوری سختگوی دولت میکند معاون سیاسی نخست‌وزیر در این مصاحبه گفته بود که دكتر مصدق از مأمورین زندان درخواست نموده که برای او روزی ۴ جوجه غذا تهیه نمایند یکی برای سوپ دوتا برای خورشت و یکی برای شام خبرنگار ما اضافه میکند همینکه این قسمت از اظهارات عمیدی نوری را گوینده رادیو تهران پخش کرد والاحضرت در کمال عصبانیت رادیو را خاموش کرده و اظهار میدارند «اینها دیگر چیست چه صبیح و چه ناصبح، دكتر مصدق اکنون در زندان بسر می‌برد آیا شایسته است چنین مطالبی آنهم در مصاحبه‌های رسمی بیان شود».

در مورد داستان ۴ جوجه ما همان موقع تحقیق نمودیم و مطلعین بما گفتند حقیقت این بود که خورشتی که برای دكتر مصدق تهیه میکردند هر از روغن بود و چون دكتر مصدق از جوانی تاکنون خورشت کم‌روغن تناول می‌کند از مأمورین زندان تقاضا میکند بجای اینهمه روغن جوجه را فقط سرخ کرده یا اینکه آنرا سوپ درست نمایند که قسمتی را ناهار و بقیه را شام بخورند. باز نکته مهم در حفظ جان دكتر مصدق کنترل در غذا است یعنی قبل از اینکه غذا را نزد دكتر مصدق ببرند آشپز در حضور افسر محافظ از غذا مقداری را می‌خورد تا موضوع مسمومیت بکلی از بین برود.

در هفته گذشته شایع بود رئیس کل شهربانی تیمسار سرلشکر علوی مقدم در خانه شماره (۱۱) بملاقات خانم ضیاء السلطنه مصدق رفته و مدتی مذاکره و معاشرت با ایشان نموده است تحقیق نمودیم معلوم شد این خبر بکلی بی اساس و با وجودیکه خانم و مادر سرلشکر علوی مقدم از ارادتمندان و دوستان صمیمی خانم ضیاء السلطنه می باشند از بعد از سی تیر ماه ۳۱ تاکنون ملاقاتی دست نداد و اصولاً از دولتیها هیچکس و هیچ مقامی بملاقات خانواده دکتر مصدق نرفته اند و فقط دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران چند روز پیش برای احوالپرسی از دکتر غلامحسین مصدق باین خانه رفته بود و این ملاقات هم از جنبه احوالپرسی تجاوز نکرد همچنین اطلاع یافته ایم سرهنگ جلیل بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق ایداً ملاقاتی با هیچک از اعضاء خانواده دکتر مصدق ننموده است و موضوع واگذاری اتومبیل بایشان صحیح بوده و آن چیزی است که از مدتها پیش باین طرف مجاناً در اختیار سرهنگ بزرگمهر میباشد که حقوق شوفر و بنزین و روغن آن را نیز پیشکار دکتر مصدق میپردازد.

مدتها بود که خانواده دکتر مصدق میخواستند از فوت دکتر عبدالله دفتری عمویش را مطلع نمایند ولی ممکن نمیشد همانروزهای درگذشت دکتر دفتری بدستور دادستان ارتش مأمورین نهایت دقت را در کنترل روزنامه اطلاعات می کردند که خبری از فوت دکتر دفتری بنظر دکتر مصدق نرسد بالاخره روز جمعه چهارم دی خانم منصوره دفتری در زندان حضور یافته و پس از ذکر مقدمه ای جریان درگذشت دکتر عبدالله دفتری را با اطلاع دکتر مصدق رسانید که بسیار دکتر از استماع این خبر متأثر شدند دکتر عبدالله دفتری برادر دکتر متین دفتری و سرتیپ دفتری بود که از پدر برادرزاده دکتر مصدق می باشند.

روزنامه دنیا

دکتر مصدق به زندگی عادی خود در زندان مجرد نظامی ادامه میدهد این که گذشتیم هادی از این نظر است که پنجاه اقامت معتد در زندان برای او حکم زندگی جدیدی دارد که شب و روز برایشان یکسان و یکساعت در حکم یک روز و یک روز در حکم یک ماه در نظرش جلوه گری میکند اکنون دو هفته است برنامه ملاقات خانواده مصدق با دکتر مصدق تغییر پیدا کرده است سابق بر این هر هفته روزهای جمعه ملاقات انجام میگرفت ولی از دو هفته قبل باینطرف طبق تصمیم مقامات مریومه ساعت سه بعد از ظهر روز شنبه ملاقات برای پنج نفر از اعضاء خانواده دکتر مصدق آزاد است مریومه نوه دکتر مصدق هفته گذشته برای دومین بار بملاقات پدر بزرگش رفت محل زندان دکتر مصدق همان ساختمان یک اشکوبه سربازی است که اساق ایشان رو به آفتاب بوده و از هفته گذشته یک تخته زیلوی سربازی در آن اساق مقرر شد در ملاقات هفته گذشته خانم ضیاء السلطنه مصدق نیز بایشان چهار نفر از بزرگان رفته

بود و این بار اجازه داده شد اترمیپیل گروکی دکتر غلامحسین مصدق تا جلوی در ورودی ساختمان زندان دکتر مصدق بپاید عمارت زندان در همان محل لشکر آ زرعی پادگان مرکز است که فرماندهی آن با سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران یک جوان بلند قامت که لباس سویل بر تن دارد احتیاجات دکتر مصدق را تأمین می‌نماید می‌باشد مدت دو هفته است مستخدم زندان دکتر مصدق تغییر پیدا کرده و در حال حاضر در ملاقات روز شنبه گذشته خانواده دکتر مصدق، از زندان شش استکان چای با ملاق دکتر مصدق برای فرزندان دکتر مصدق آوردند و در این ملاقات هم سرهنگ صالح تبا باصرار دکتر مصدق در جمع خانواده حاضر شده و در ملاقات و مذاکرات شرکت نمود سرهنگ مزبور افسر محافظ دکتر مصدق است همچنین در این ملاقات مهندس احمد مصدق بجای میوه یک جعبه شیرینی از قنادی کاخ خریداری و بزندان برده بود که دکتر مطابق معمول بدون صرف آن جعبه محتوی شیرینی را بین زندانیان تقسیم کرد حال مزاجی دکتر مصدق در هفته گذشته نسبتاً خوب بود و همچنان قرص‌ها و شربت‌های مسکن را مرتب میل میکند.

لباسهای دکتر مصدق را بمنزل می‌برند

اطلاع صحیح بدست آورده‌ایم اکنون دو هفته است دکتر مصدق دستور داده لباس‌های او را بخانه شماره (۱۱) یعنی خانه مسکونی فرزندانش برده و پس از شستن و اطو کردن بزندان برگردانند و علت این تصمیم این بود که دکتر مصدق یگروزی حس میکند شستشوی لباسهای او در زندان بسیار مشکل است و چون وسیله رخت‌شویی جز رخت‌شویی سربازخانه که لباسهای سربازان را می‌شوید موجود نیست با جلب موافقت مسئولین زندان لباسها را بمنزل می‌فرستند لباسهای دکتر مصدق عبارتست از سه عدد پیراهن و چهار جفت جوراب و سه عدد شلوار که هر هفته روزهای پنج‌شنبه یکی از مستخدمین منزل دکتر مصدق به لشکر زرعی مراجعه و لباسها را بمنزل می‌برد و پس از شستشو برمیگرداند اطلاع یافته‌ایم مدت ده روز است هر روز صبح و عصر سرهنگ جلیل بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق در زندان حاضر شده و با موکل خود بمذاکره می‌پردازد و کسب خیر نموده‌ایم که این مراجعت مکرر سرهنگ بزرگمهر بیشتر بواسطه تنهایی دکتر مصدق در زندان است سرهنگ بزرگمهر ساعت یازده صبح یا جیب مخصوصی که از طرف دکتر مصدق در اختیارش گذارده شده جاده شمیران در پیش می‌گیرد و همیشه ناعاز را نیز با دکتر مصدق صرف میکند علاوه بر ناهار تا پریروز پنج شب متوالی بود که شام را نیز با دکتر مصدق میل میکرد او در حدود ساعت ۹ شب بخانه خود برمیگردد. در اطاق دکتر مصدق سه جلد کتاب بیشتر و چوبه ندارد یکی قانون آئین دادرسی ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ و دو تا دیگر مجلدات قانون اساسی و متضم آن میباشد که اغلب دکتر مصدق برای تهیه لایحه دفاعیه خود بمواد مندرج در قوانین رجوع مینماید بما گفته‌اند خانواده دکتر مصدق از مقامات زندان

تقاضا نموده‌اند روز ملاقات در هر هفته همان جمعه باشد چون دکتر غلامحسین مصدق بعد از ظهر در مطب خود از بیماران پذیرائی می‌کند ولی تا کثرت با این تقاضا موافقت نشده است.

باز در هفته گذشته شایع بود که بغیر از اعضاء خانواده دکتر مصدق مقاماتی هم به ملاقات دکتر مصدق در زندان رفته‌اند می‌گفتند که لوسی فندرسن سفیر کبیر آمریکا در تهران طبق وقت قبلی بملاقات دکتر مصدق رفته و مسدت یک ساعت با حضور علی‌پاشا صالح مترجم ایرانی سفارت بمذاکره پرداخته‌اند و نیز سپهبد امان‌الله میرزا بنمایندگی مقامات عالیه با دکتر مصدق ملاقاتی نموده است تحقیق نمودیم معلوم شد بکلی این اخبار واهی بوده و اگر هم بلامانع باشد شخص دکتر مصدق بهرچوجه اشتیاقی بملاقات دیگران جز افراد خانواده خود ندارد و حتی بملاقات با فرزندان خود هفته‌ای یکبار هم راضی نیست و بیشتر هفته‌ها بعلت ملال خاطرئ که در این ملاقاتها پایشان و اعضاء خانواده‌شان دست می‌دهد ملاقاتها را به در هفته یکبار تقلیل می‌دهند.

دکتر مصدق ۲۶ ماه است غش نمی‌کند

درباره بیماری هیستری (غش) دکتر مصدق تحقیق نمودیم و باین نتیجه رسیدیم که اصولاً بیماری دکتر مصدق غش نبوده بلکه یک نوع بیماری قلبی بود که ایشان بمحض اینکه دستخوش احساسات غم‌انگیز و یا شادی‌بخش میشدند بیپوش شده و بزمین می‌افتادند و دوران این بی‌هوشی نیز از ۲ دقیقه تجاوز نمی‌کرد و فوراً به‌پوش می‌آمدند این بیماری که در سالهای اخیر شدت داشت بواسطه معالجه اساسی که در بیمارستان شش‌هزار تخت‌خوابی نیویورک انجام پذیرفت بسیار تخفیف پیدا کرده و دکتر مصدق از آن تاریخ یعنی مهر سال ۱۳۳۰ تاکنون گرفتار بیماری غش نشده و اگر گاهی از قلب ناله داشته باشند یا خوردن بیست قطره داروی مسکن گورامین فوراً حالت عادی را بدست خواهند آورد بطوریکه دکتر مصدق هیچ نوع مرضی ندارد با وجودیکه در سن هفتاد و سه سالگی است قدش خمیده نیست و از عجایب اینکه تمام دندانهای سالم و طبیعی و سفید است.

دادگاه تجدید نظر چه حکمی درباره دکتر مصدق صادر خواهد کرد؟

در خصوص محاکمه دکتر مصدق هفته گذشته تحقیقات مفصل و دانه‌داری نمودیم مفسر قضائی روزنامه دنیا پس از مطالعه و مذاقه در رأی دادگاه بدوی و وضع موجود کشور چنین نظر داد که در حال حاضر هفتاد درصد از پیش‌بینی که صورت حقیقت پیدا کند ایست که دادگاه تجدید نظر پس از اجلاس و استماع دفاعیات دکتر مصدق و وکیل مدافع او و همچنین دفاع مختصر سرتیب ریاحی و سرهنگ شاه‌قلی وکیل مدافعش در رد صلاحیت دادگاه حکم بدوی را تأیید خواهد نمود و پرونده برای موافقت یا فرجام پندربار شاهنشاهی فرستاده خواهد شد همین مفسر میگوید علت اینکه

دادگاه تجدید نظر وارد ماهیت امر نخواهد شد و بطور کلی رای دادگاه بدوی را تأیید خواهد نمود اینست اگر وارد ماهیت شود و دکتر مصدق را از انتسابات وارده تبرئه نماید در حکم اینست که دکتر مصدق همان نخست‌وزیر قانونی بوده و شاه حق منزل وی را نداشته است و در صورت دوم اگر بنظر دادستان تسلیم شده و حکم را شنیدتر نماید باز هم مسئله نامه دربار شامشامی پیش می‌آید و هیچوقت اعضاء دادگاه که شامشاه را بزرگ ارتشداران فرمانده و تشکیل دادگاه را هم بامر شاه می‌دانند حاضر پشت محکومیت نخواهند شد چون شدت معکوبیت در حکم اینست که دادگاه تجدید نظر نامه اعلیحضرت را نادیده گرفته است. در هر حال این تفسیری بیش نیست و هنوز معلوم نیست دادگاه چه روزی تشکیل خواهد شد و بدیهی است هر روز که بگذرد وضع چندینی برای سرنوشت دکتر مصدق پیش می‌آید.

دولت بواسطه غارت خانهای دکتر مصدق ماهیانه ده هزار ریال ضرر می‌کند

یکی از کارمندان هالیستام وزارت دارایی بغیرنگار ما می‌گفت علاوه بر دکتر مصدق که بواسطه غارت خانهای ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ ضرر و زیان جبران‌ناپذیر دیده است دولت نیز از این خرابی خانهای دکتر مصدق ضرر میکند پرسیدیم این چه ضرری است؟ در جواب گفت یکی از خانهای دکتر مصدق واقع در خیابان پهنوی کوچه سرلشکر کریم‌آقا یوزرجسیری در اجازه اداره همکاریهای فنی ایران و آمریکا (اصل چهار) بود و اداره مزبور بابت اجازه‌خانه مزبور ماهیانه پنجاه هزار ریال پرداخت میکرد البته اجازه این خانه که باغ بسیار وسیعی است و قبل از شهریور در اختیار اجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی (وکس) قرار داشت پیش از اینها است طبق قوانین مصوبه، دکتر مصدق بابت صدی ۹ مالیات مستغلات شهری مبلغ چهار هزار و پانصد ریال هر ماه بمسندوق وزارت دارایی و بابت صدی ۱۰ بانک ساختمانی ماهیانه پنج هزار ریال و چون این خانه هم در واقعه ۲۸ مرداد یکنی ویران گردید اجازه‌نامه نسخ و نه دکتر مصدق اجازه‌ای دریافت میکند و نه دولت مالیات خود را وصول مینماید.

دکتر مصدق در زندان مجرد

چگونه بسر میبرد؟

تاکنون اجازه داده نمیشد که دکتر مصدق شخصا ریش خود را بتراشد
نامهای که از سوئیس رسید و دکتر مصدق را بگریه انداخت

دکتر مصدق کماکان بزندگی خود در زندان مجرد لشکر ژرمنی مرکز ادامه میدهد طبق اطلاع خاصه سرمنگت جلیل بزرگمهر که اخیراً یوکالت مدافع دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر تعیین شده تنها فردی است که هر روز بزندان رفته و تک و تنها

دکتر مصدق را ملاقات و مدت‌ها در خصوص چسبانات دادگاه تجدید نظر مذاکره می‌نمایند سرهنگ بزرگمهر که در نخست‌وزیری دکتر مصدق مستی‌مدیر کل غنّه و نان بود از لیسانسیه‌های دانشکده حقوق است و با اصول قضائی وارد می‌باشد خانواده دکتر مصدق طبق معمول هفت‌ه‌ای یکبار ملاقات دکتر مصدق می‌روند کسانی از خانواده او حق ملاقات دارند که از اقربای نزدیک و از این نظر تاکنون جز خانم خیاب‌الستنه مصدق همسر و دکتر غلامحسین مصدق و مهندس احمد مصدق پسران و خانم اشرف بیات همسر عزت‌الله بیات و خانم دکتر متین دفتری دیگری با دکتر مصدق ملاقات نکرده است خانواده دکتر مصدق بوسیله اتومبیل کروکی دکتر غلامحسین مصدق پسران می‌روند و با حضور سرگرد غفوری رئیس رکن دوم لشکر دوم زرعی مرکز با دکتر مصدق ملاقات می‌کنند این ملاقات که بیش از یک‌ربع ساعت بطول نمی‌انجامد بیشتر در خصوص اوضاع و احوال خانوادگی دور می‌زند در این ملاقاتها گاهی معصومه نوه دکتر مصدق را هم نزد او می‌برند.

در ملاقات اخیر فرزندان دکتر مصدق نامه خدیجه مصدق دختر کوچک دکتر مصدق را که از سوئیس نوشته بود تسلیم پدر نمودند این دومین نامه‌ای بود که خدیجه از آسایشگاه برن بدکتر مصدق نوشته بود خدیجه در سال ۱۳۱۹ که دکتر مصدق پازداشت و فرزندان بیرجند نقل مکان پیدا کرده بود دیوانه شد و چند سال بعد طبق تجویز اطباء به سوئیس مسافرت و اکنون تحت نظر یک پرستار سوئسی در آسایشگاه برن بسر می‌برد و طبق اظهار نظر پزشکان و همچنین نامه‌هاییکه خدیجه به پدر و مادر خود مینویسد معلوم میشود کسالت او روز بروز بهتر می‌شود بقرار اضلاع دکتر مصدق بعضی مشاهده نامه خدیجه سخت گریان شده و مخصوصاً از رسیدن فرانتک سوئیس بفرزندش اظهار عدم رضایت نمود و قرار شد مرتباً شرافتیان پیشکار دکتر مصدق ارز لازم را در بازار آزاد خریداری و برای خدیجه بفرست نکته مهم اینکه تاکنون برای نمونه هیچ نوع غذایی برای دکتر مصدق از منزل نیارده‌اند و گویا این تصمیمی است که شخص دکتر مصدق و خانواده او همان روزهای اول گرفته بودند و هنوز در تصمیم خود باقی هستند و نیز دکتر غلامحسین مصدق که سالها طبیب پدر بود از روز زندانی دکتر مصدق پهبیوجه معاینه‌ای از دکتر بعمل نیارده است و همچنان سرهنگ دکتر خوشنویسان در مواقع ضروری دکتر مصدق را تحت معالجه قرار می‌دهد خبر جالب توجه دیگری که بدست آورده‌ایم این بود که دکتر مصدق در ملاقات اخیر فرزندان خود تاکید کرده هرچه زودتر مالیات مزروعی احمدآباد را که در سال جاری بعلت عدم ارزیابی پرداخت نشده فوراً پرداختند و دیگر اینکه خانه‌های شهری خود را به دکتر غلامحسین و مهندس احمد مصدق صلح کرده‌اند و صلحنامه را غیر رسمی تحریر کرده و به فرزندان خود تسلیم نمودند تا در گارصندوق اختصاصی دکتر مصدق در بانک ملی شعبه مرکزی می‌باشد محفوظ گردد و نیز وصیت کرده‌اند احمد برخلاف سابق وکیل تسخیری دکتر مصدق نیست پخیرنگاران اطباء داشت تصمیم دارم

آیاد بالتساوی بین پنج فرزند ذکور و اناث تقسیم شود. سرهنگت بزرگمهر که این بار در دادگاه تجدید نظر در تمام مراحل از موکل خود دفاع تعظیم و هم‌اکنون لایحه‌ای در رد صلاحیت دادگاه که در صد صفحه تنظیم شده حاضر و آماده می‌باشد سرهنگت بزرگمهر همچنین اضافه کرد پی‌پی‌پوچه از دکتر مصدق حق وکالت دریافت نخواهم داشت و هرچند میدانم ایشان بمن تحمیل خواهند نمود ولی بقود اجازه نخواهم داد این تقاضای دکتر را بپذیرم چون حس میکنم در این محاکمه تاریخی من درس می‌آموزم و شایسته نیست شاگرد از استاد حقوقی دریافت دارد.

در مورد حمام دکتر مصدق نظر باینکه در عمارت کلاه‌فرنگی سلطنت‌آیاد حمام وجود نداشت دکتر مصدق در حدود چهار ماه حمام نگرفته بود ولی در عمارت باشگاه افسران لشکر زرهی حمام وجود دارد و شخصاً خود را شست و شو مینماید اما در خصوصی تراشیدن ریش در اوایل زندانی بدکتر مصدق اجازه نمیدادند شخصاً با ژیلت ریش را بتراشد ولی بعداً این اجازه داده شد و هر روز در حضور محافظ ریش خود را می‌تراشد و هر پانزده روز یکبار هم سلمانی لشکر که یک نفر گروهان است سر دکتر مصدق را اصلاح می‌کند لباس دکتر مصدق همان لباس برک است و کفش نیز سرپائی میباشد و چون دو دست لباس ایشان در واقعه ۲۸ مرداد یفارت رفته بود دیگر دستور تهیه لباسی را ندادند و بهمان لباس اکتفا کردند.

کلام‌الله مجید همچنان در اطاق دکتر مصدق وجود دارد و خبرنگار این روزنامه در یکی از جلسات دادگاه سلطنت‌آیاد شاهد و ناظر بود که سرگرد بلالی افسر محافظ سابق دکتر مصدق به اشکوب چهارم رفته و از اطاق دکتر قرآن را بدادگاه آورد تا سرهنگت بزرگمهر بچند آیه آن درمورد گناه‌توبت بی‌دینی استناد نماید. (روزنامه‌دتیا)

همسر دکتر مصدق فرزند امام جمعه تهران بود

همسر دکتر مصدق نوه ناصرالدین شاه قاجار است و از بانوانی است که در خداپرستی و تجددخواهی معروف است ایشان دختر مرحوم امام جمعه تهران میباشند. آیت‌الله میر سید زین‌العابدین امام جمعه تهران مورد احترام فوق‌العاده ناصرالدین شاه بود و از همین نظر ناصرالدین شاه قاجار دختر خود را باو داد مرحوم امام جمعه دو دختر و دو پسر پیدا کرد که سیدعلی و خانم قدیم‌السلطنه در زمان حیات پدر فوت کردند و یک پسر بنام ظهیرالاسلام و یکدختر که خانم ضیاءالسلطنه همسر دکتر مصدق می‌باشند پدر خانم دکتر مصدق یعنی همین امام جمعه که اکنون آرامگاهش در میدان مولوی تهران است و به (سر قبر آقا) معروف است از علماء صاحب نفوذ و باشخصیت ایران و عراق بود او تنها عالم روحانی بود که در آن زمان با تشریفات مصلی به اروپا سفر کرد که هنوز پذیرائی مجلل فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش از این سید عالیقدر در خاطرهما باقی است از تجددخواهی پدر خانم ضیاءالسلطنه

صدق این دو مثال را میتوانم بازگو نمایم.

بعد از مسافرت ناصرالدین‌شاه از سفر دوم اروپا میوزا حسین‌خان سپهسالار نقشه کشیدن راه‌آهن را تهیه نمود وقتی این‌خبر بگوش علماء رسید نامه‌ها و اعتراضات متصلی بناصرالدین‌شاه نمودند و جداً با احداث راه‌آهن مخالفت کردند ولی ناگهان میر سید زین‌العابدین امام جمعه تهران که تا آن موقع سکوت اختیار کرده بود از در مخالفت با علماء درآمد جدا از نقشه سپهسالار پشتیبانی و علماء نیز با احترام آن مرحوم از ادامه اعتراض خودداری و بالاخره راه‌آهن تهران و حضرت عبدالعظیم کشیده شد.

مثال دوم این است پس از اینکه راه‌آهن تهران و شهر ری احداث گردید روزی بر سر خرید یلیط راه‌آهن بین عده‌ای از مسافریین و کارکنان راه‌آهن زدوخوردی درگرفت و این زدوخورد بعدی بود که رجاله‌ها تمام اذائه و مبله‌های ساختمان کار راه‌آهن تهران را که هم‌اکنون در خیابان ری واقع است غارت کردند و هرچه بود و نبود بردند بواسطه این عمل مسیو دتی بلژیکی که صاحب راه‌آهن بود و بهره‌برداری خط از طرف او انجام میگرفت بدولت وقت شکایت و وسیله وزارت امورخارجه تقاضای سه میلیون ریال خسارت نمود و نیز درخواست کرد برای رفع توهین از شرکت بلژیکی تمام وزراء دولت بسفارت بلژیک در تهران رفته و معذرت بخواهند ناصرالدین‌شاه وقتی این اولتیماتوم را دریافت کرد سخت ناراحت شد هرچه با صدراعظم و وزیران در این خصوص صحبت نمود عقل هیچکس بجائی نرسید و حسی چند نفر از وزراء پرداخت سه میلیون ریال را لازم دانسته و در بازار رفتن بسفارت سرودند ناصرالدین‌شاه که بهیچوجه راضی باعزام وزراء بسفارت بلژیک برای معذرت‌خواهی نبود ناگهان بفکرش رسید امام جمعه تهران را از جریان مطلع و رفع این مشکل مهم سیاسی را از او بخواهد امام جمعه بر طبق تقاضای ناصرالدین‌شاه مسیو دتی و سایر مهندسیین راه‌آهن را که همگی بلژیکی بودند بخانه خود خواست و یا آنها از در مذاکره و صلح درآمد ولی بلژیکیها همچنان مصر در انجام تقاضاهای خود بوده و مخصوصاً عذرخواهی هیئت دولت را امری واجب و حتمی میدانستند در این وقت که مرحوم امام جمعه حوصله‌اش سررفته بود بشدت عصبانی شده گفت: بسیار خوب دولت علیه ایران دو پیشنهاد شما را قبول میکند ولی ما هم تکلیف شرعی داریم که به آن جامه عمل بپوشانیم بعد روی خود را بمنشی مخصوصش که معمم بود نموده و گفتند فوراً چند تلگراف بعلماء بین‌الشهرین و ایالات و ولایات ایران مخابره و تذکر دهید که از امروز مسافرت با راه‌آهن حرام و در حکم محاربه یا امام زمان است، همینکه منشی امام شروع بتحریر تلگراف نمود بلژیکیها شروع ببنجوا کرده و ناگهان قضیه تحریم تنباکو که از طرف میرزای شیرازی صادر شده بود بفکوشان رسید و برای اینکه سرمایه بیشمار آنها را کد نماند بغروریت تغییر حالت داده و شروع بعذرخواهی و صمیمیت و دوستی پایدار با دولت ایران نمودند و بدون قید و شرط هر دو پیشنهاد خود را

پس گرفتند و با وضع مخصوصی منزل امام جمعه را ترک گفتند. ساعتی بعد جریان مذاکرات ختم غائله باخلای ناصرالدین شاه رسید شاه به بعضی استماع این خبر انگشتر الماس گرانبهایی که در دست داشت خارج کرده و برای آیت الله آقا میر سید زین العابدین امام جمعه تهران پدر خانم مصدق فرستاد.

مصاحبه‌ای با همسر دکتر مصدق

لایحه دفاعیه‌ای که پروفیسور رولن تهیه کرده و برای دکتر مصدق پتهران فرستاده است

هفته گذشته که خانم ضیاء السلطنه همسر آقای دکتر مصدق برای زیارت حضرت معصومه قم رفته بود، خبرنگار دروشن فکره توانست که در صحن مرگ حضرت معصومه مصاحبه‌ای با ایشان بعمل آورد. ما در اینجا خلاصه‌ای از مصاحبه خبرنگار را از نظری خوانندگان می‌گرانیم:

از خانم آقای دکتر مصدق سؤال کردم که بعد از وقایع اخیر چگونه و کجا زندگی می‌کنید؟

خانم ضیاء السلطنه جواب داد: اطلاق که من و معصومه نوام در آن زندگی می‌کنیم با منزل سابق دکتر مصدق پیش از پنجاه قدم فاصله ندارد و سابقاً آقای منوچهر احمدی در آن منزل سکونت داشته است این خانه در خیابان حشمت‌الدوله جنبه منزل دکتر غلامحسین مصدق فرزندم واقع است و در محیط آرام و بی‌سر و صدائی مشغول زندگی هستیم.

از وضع احمدآباد و وضع فعلی رعایای آن پرسیدم: اظهار داشت مأمورین دولت فعلی مزاحمتی برای رعایای احمدآباد نداشته‌اند و مانند گذشته یکنفر از پیشکارهای دکتر مصدق بداره امور در آنجا می‌پردازد و از این جهت کاملاً راضی هستم.

خانم ضیاء السلطنه درباره این که اکنون چگونه اوقات خود را می‌گذرانند گفت جز عبادت و خواندن کتاب‌های دینی هیچ سرگرمی دیگری ندارم و چون شوهرم از غذاهای ایرانی که دست‌پخت من باشد خیلی خوشش می‌آید همه روزه چند ساعتی را در آشپزخانه می‌گذرانم و شام و ناهار برای او درست می‌کنم و این پس از سال‌ها که آشپزخانه نرفته‌ام یک سرگرمی تازه برایم شده است.

وقتی که رشته صحبت بمسائل سیاسی و اوضاع ررز کشیده شد خانم ضیاء السلطنه گفت:

همانطور که در دوره زمامداری شوهرم مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی نگردادم حالا هم میل ندارم که وارد این چتجال شده و بسئالات سیاسی جواب مثبت یا منفی بدهم.

مشارالیهها می‌گفت:

خانواده ما برای اثر مخارجی که در سه سال اخیر زمامداری دکتر مصدق از محل دارائی خود کرده مبالغی مقروض شده است و یک هفته قبل بواسطه مراجعه طلبکاران با دکتر مصدق مذاکره کردیم و ایشان موافقت نمود خانه‌ای که قبلاً باصل چهارم ترومن اجاره داده شده بود فروخته شود و از محل آن قرض‌ها پرداخت گردیده و مخارج یومیه خانواده نیز تأمین گردد.

سپس صحبت بحال و احوال آقای دکتر مصدق کشید و خانم ضیاءالسلطنه گفت: دکتر مصدق کماکان در اطاق سابق خود در پادگان لشکر دو زرمی بسر میبرد و در چند ماه اخیر تغییر مهمی در وضع ایشان داده نشده است. هفته گذشته بواسطه عصبانیت زیادی که بوی دست داده بود کاملاً اشتباهی خود را از دست داد تا اینکه آقای سرتیپ دکتر خطیب شمیپدی رئیس بهداری نتیجه اعصاب او آرامش یافت و حالش بهتر شد.

من و فرزندانم هر روز جمعه بملاقات ایشان میرویم و بعد از ظهر روز جمعه گذشته مانند هفته‌های گذشته دکتر غلامحسین و سیدس احمد باتفاق من و معصومه دختر دکتر غلامحسین برای ملاقات و احوالپرسی بزندان رفتیم.

این ملاقاتها با حضور مأمور زندان صورت می‌گیرد و غالباً در حدود یکساعت و نیم در یک محیط آرام مذاکراتی درباره مسائل خانوادگی و موضوعات غیرسیاسی بین دکتر مصدق و فرزندانش بعمل می‌آید در این جمعه چون حال دکتر مصدق خوب نبود پدر معصومه باو گفت که برای خوشحالی و مسرت بایا بزرگت چند آواز که در کودکی در گوشه گرفته است بخواند و قدری برقصد.

معصومه قبول کرد و مدتی رقصید و پس از خاتمه رقص برای پدر بزرگت خود شروع بخواندن چند شعر فرانسوی نمود و همین شیرین زبانی موجب انبساط خاطر دکتر مصدق شد و حالش کمی بهبود یافت.

خانم دکتر مصدق اضافه کرد: روز جمعه یا خود یک ظرف شیرینی و یک ظرف دانه کلم بزندان بردیم و این تنها هدیه ما برای دکتر مصدق بود. سؤال کردم: مهم‌ترین موضوعی که در آن روز دکتر مصدق درباره اش صحبت کرد چه بود؟ خانم ضیاءالسلطنه پاسخ داد:

در ملاقات روز جمعه دکتر مصدق توصیه کرد که مانند سابق هدیه بچه‌ها و مستخدمین را همانطور که خودش در پاکت می‌گذاشت و میداد امسال نیز بدهند. سال گذشته دکتر مصدق بهر یک از فرزندان و عروس‌های خود پانصد تومان هدیه داده بود و کلیه مستخدمین او و فرزندانش همه ساله یکروز قبل از عید دوپست ریال اسکناس نو دریافت میکردند.

بنا بر این امسال هم همین عیدی پرداخت خواهد شد. گفتگوی من با خانم آقای دکتر مصدق در همین‌جا خاتمه یافت و سپس از یکدیگر خداحافظی کردیم.

لایحه‌ای که رولن فرستاده

در میان روزنامه‌هایی که این هفته پتهران رسیده يك روزنامه سوئسی از قول خبرنگار خود در بلژیک نوشته است:

دیروز در يك جلسه عمومی با پروفیسور رولن، کسی که از حقوق ایران، در دادگاه لاهه دفاع کرده بود برخوردار نمودم.

پروفیسور از ایران، نقت ایران و دکتر مصدق مدتی صحبت کرد و سپس گفت:

— تا بحال دو نامه به آدرس آقای دکتر مصدق پتهران ارسال داشته‌ام نمیدانم نامه دوم هم مثل نامه اول بدست وی خواهد رسید یا نه؟

عید دیدنی‌های دکتر مصدق

چرا دکتر مصدق مجدداً روز سوم عید اعتصاب غذا کرد؟

سال جدید اگر برای همه کس ولو بحسب ظاهری هم که شده باشد منتأ تحولات و تغییراتی باشد، برای يك زندانی که شب و روز برای او تفاوتی ندارد، جز تبدیل عدد ۱۳۳۲ به ۱۳۳۳ هیچ عکس‌العملی در زندگی روزمره او نمیتواند داشته باشد. مانند هر روز از خواب بلند میشود، مثل همیشه صبحانه میخورد و مانند روزهای دیگر یا در اطاق قدم می‌زند و یا مطالعه میکند...

ولی با وجود این حلول سال نو آنقدرها هم در وضع و روحیه زندانی بی‌تاثیر نیست.

برای يك زندانی سال جدید از این نظر مؤثر و قابل توجه است که میبینید یکسال و تا حدی به آینده خود امیدوار خواهد شد.

اینطور که یکی از بستگان نزدیک دکتر مصدق اظهار میداشت روز عید که بستگان و آشنایان دکتر مصدق بدیدن او در زندان رفته بودند، دکتر مصدق خوشحالتر و بیش‌آش‌تر از همیشه بود دائماً میخندید و شیرینی تعارف میکرد. دکتر مصدق صبح روز عید زودتر از روزهای دیگر از خراب برخاسته و اطاق خود را مرتب نمود دکتر مصدق برای سال جدید هفت‌سینی نهجیده بود ولی برای بستگان خود و کسانی که بدیدنش می‌آمدند از شیرینی و میوه‌ای که در گنج خود داشت با سلیقه مخصوصی در ظرفی چیده روی میز گذاشت. دکتر مصدق اول از همه به نگهبان خود شیرینی تعارف کرد و عید را باو تیریا، گفت.

پس از آن دکتر مصدق بانتظار آشنایان و خانواده خود در اطاق قدم میزد حوالی ظهر خانم دکتر مصدق و دکتر غلامحسین مصدق و مهندس احمد مصدق بدیدن او آمدند.

معمومه نوه دکتر مصدق نیز همراه آنها بود. دکتر مصدق بطور محسوسی از دیدن معمومه مسرور و خوشحال شده بود چندین بار صورت او را بوسید بعد معمومه

را روی زانویش نشانید و با دست خود پدهاشش شیرینی میگذاشت شاید عیدپرسی دکتر مصدق با خانواده‌اش طولانی‌ترین دیدارها باشد زیرا در حدود یک ساعت و نیم مشغول صحبت و مراسم معموله بودند در تمام این مدت مصوبه از روی زانوئی دکتر مصدق تکان نخورد و با پر تقالی که پدر بزرگش به او داده بود بازی می‌کرد.

صد سال باین سالها!!

در ایام عید موقعی که دو نفر دوست و آشنا بهم می‌رسند (صد سال باین سالها با خوشی و سعادت زندگی کنید).

ولی آنهایی که در روز عید ملاقات یک زندانی می‌روند نباید این جمله را بگویند فقط باظهار تأثر و این که سال دیگر بهتر از امسال باشد اکتفا می‌کنند.

سرهنگ بزرگمهر وکیل منافع دکتر مصدق موقعی که بدیدار موکل می‌رود بدون توجه ضمن تعارفات می‌گویند صد سال باینسال‌ها، دکتر مصدق هم با خنده می‌گوید:

و انشاءالله زیر سایه سرکاره بعد هر دو مشرجه میشوند و تا مدتی می‌نمانند...

دکتر مصدق مجدداً اعتصاب غذا کرد

آقای دکتر مصدق روز سوم عید از خوردن غذا امتناع کرد. جریان اعتصاب غذای دکتر مصدق به وسیله تلفن با اطلاع دادستان ارتش و مقامات مسئول دادستانی رسانیده شد و عصر همان روز آقای سرتیپ حسین آزموده دادستان ارتش باشفاق دو نفر از دادیاران در زندان حاضر میشوند.

دکتر مصدق با حال ضعف و نفاخت از وضع بلا تکلیفی خود شکایت و اظهار ناراحتی مینماید و ضمناً به دادستان ارتش می‌گوید بچه دلیل جلسات دادگاه تجدیدنظر شروع نمیشود تا تکلیف مرا روشن نماید.

سرتیپ آزموده به آقای دکتر مصدق قول میدهد که با اعضاء دادگاه صحبت نماید تا هرچه زودتر مقدمات تشکیل جلسات علنی ترتیب داده شود. دکتر مصدق شب آن روز نیز از خوردن غذا امتناع مینماید اعتصاب غذای دکتر مصدق ۲۴ ساعت طول میکشد و روز چهارم عید دکتر مصدق سوپی را که برای او حاضر کرده بودند می‌خورد و بدین ترتیب اعتصاب غذای ایشان شکسته میشود.

پیر و اعتصاب غذای دکتر مصدق روز شنبه گذشته سرلشکر جوادی رئیس دادگاه مدت ۳ ربع ساعت با سرتیپ آزموده دادستان ارتش دربار و وضع دکتر مصدق گفتگو مینماید.

بعداً نیز فعالیت و جنب و جوش مخصوصی در بین اعضاء دادگاه زودتر از هر روز بدادرسی آمدند و تا ساعت ۱۱ مشغول مذاکره بودند.

در پایان جلسه آقای سرلشکر جوادی رئیس دادگاه بنحیث نگاران گفت:

وحتماً از طولانی شدن جلسات مقدماتی دادگاه تعجب میکنید ولی ذکر این نکته لازم است که صحیح قضاوت فهمیدن در نتیجه خوب خواندن حاصل میشود ما یازجودی که کلیه اوراق پرونده را بدقت خوانده‌ایم و برای تشکیل جلسات علنی مانعی در میان نمی‌یافتد معذالک بر نخوریم يك دور دیگر بطور سطحی پرونده را مرور میکنیم. رئیس دادگاه درباره تشکیل اولین جلسه دادگاه با خنده گفت برای این که تحوست روز سیزده گریبانگیر اعضاء دادگاه و مشهمین نشود اولین جلسه علنی دادگاه بطور قطع روز چهاردهم یا پانزدهم فروردین تشکیل خواهد شد و برای این منظور در دستور داده شد تعمیرات لازم در محل جلسات دادگاه که در قصر متعقد خواهد شد انجام شود... بهزار اطلاع در سالن دادگاه صندلی‌های بیشتری قرار داده خواهد شد تا تعداد بیشتری تماشاچی بتوانند جریان دادرسی را ملاحظه کنند.

سرتیپ ریاحی مریض بود

سرتیپ ریاحی در ایام عید بواسطه کسالت کبدش مریض و بستری بود و نادار و شام او را از خانه پسرعمویش سرتیپ اسماعیل ریاحی می‌آوردند... روز دوشنبه عید، عده‌ای از آشنایان سرتیپ ریاحی باتفاق دختر ۱۳ ساله او بدیدن او میروند. سرتیپ ریاحی که اصولاً آدمی خونسرد و کم‌حرف است در این روز خیلی بشاش و بظنلر میرسد ولی وقتی که شنید فرزندش که در خارج کشور است مریض میباشد ناراحت شد.

در اطاق سرتیپ ریاحی يك تختخواب آهنی - يك زیلوی سربازی زرد رنگ - شش صندلی نهارخوری - يك میز - و چند جلد کتاب وجود دارد که توأم با بعضی جراید تهران موجبات سرگرمی سابق ستاد ارتش را فراهم میکند. روز قبل از عید نوروز خواهر سرتیپ ریاحی چند قسم شیرینی و گل برای برادر خود ارسال داشته‌بود و او نیز شیرینی‌های مزبور را در شش‌طرف بلورین کوچک قرار داده و روی میز چیده بود و یا همین تشریفات مختصر از همکاران ارتشی و زندانی خود پذیرائی میکرد. بعد از آنکه اکثریت این عده در این اطاق جمع شدند - شادباش گفته روی یکدیگر را بوسیدند و از گذشته یاد کردند و از آینده سخن گفتند یکی از افسرانی که اجازه ملاقات با این‌عده را دارد میگوید (اینگونه حوادث و زندانها نباید موجب یأس گردد - معمولاً از میان زندانهای سیاسی و تاریکی‌های آنست که مردان ورزیده بوجود آمده و تحولات بزرگی در زندگی آنها رخ داده و سرنوست اقتضای آمیزی داشته‌اند بنابراین در آستانه سال نو نباید از نظائر اینگونه حوادث شاکلی و دل‌تنگ



پکنیه

نکات خواندنی از طرز دستگیری افسران محافظ خانه ۱۰۹ و دادرسی آنها

دکتر مصدق معادل يك سال حقوق به افسران محافظ خانه خود كمك مالی می کند

وختی رأی دادگاه اعلام شد متهمین از شدت شادی همدیگر را در آغوش گرفته بوسیدند ولی همینکه خواستند از زندان خارج شوند دوباره طبق ماده ۵ فرمانداری نظامی بازداشت شدند

تا حدود ظهر بیست و هشتم مرداد سال گذشته با اینکه در اغلب نقاط شهر تشنج زیادی برپا شده بود ولی در اصراف منزل آقای دکتر مصدق بعفت وجود قوای محافظ انتظامی کافی که بدقت مراقب اوضاع بودند و راه تمام خیابانهائی را که بمنزل دکتر مصدق ختم می شد مسدود نموده بودند حادثه‌ای روی نداد ولی مقارن نیم‌ساعت بعد از ظهر ناگهان کسانی که در آن حدود بودند مشاهده شد و اندکی بقوای انتظامی آنجا افزوده شد بعلاوه در سر هر يك از خیابانهای دو تانك مجهز به حال آماده‌باش قرار گرفتند.

این وضع نشان میداد که بزودی حوادثی بوقوع خواهد پیوست ساعت سه ربیع بعد از ظهر عده‌ای از تظاهرکنندگان از خیابان نادری و شاه بسوی منزل دکتر مصدق حرکت کردند در عقب این عده چند کامیون نیز از افراد نظامی و پاسیان دیده میشد سربازان محافظ دکتر مصدق در ابتدای چهارراه شاه (سه راه شاه سابق) بصقوف مرتبی ایستاده بودند ابتدا برای جلوگیری از جمعیت چندین تیر هوایی شلیک کردند ولی براعتنائی تظاهرکنندگان بصدای گلوله و جلو آمدن آنها سبب شد که بسربازان دستور شلیک بسوی آنها داده شود در این هنگام ناگهان بسوی جمعیتی که فریادکنان میامدند چند تیر شلیک شد که گلوله بعدهای اصابت کرد تیراندازی برای مدت چند دقیقه ادامه یافت و در این موقع بیشتر جمعیت یخیابان رازی (آشیخ هادی) منحرف شدند و سربازان محافظ منزل دکتر مصدق هم مقداری عقب نشستند.

با اینکه جریان در آنموقع ظاهراً خاتمه یافت ولی متفرق نشدن کامل جمعیت و تظاهرات که در سایر خیابان هر لحظه رو بتزاید میگذاشت احتمال تکرار حوادث و زدوخورد دیگری میداد هرچند دقیقه یکبار که جمعیت قصد یورش بطرف خیابان کاخ را میکرد چند تیر بطرف هوا و گاهی نیز بطرف مردم خالی میشد و جمعیت متفرق میشد.

این وضع تقریباً مقارن ساعت چهار و نیم بعد از ظهر ادامه داشت در اینوقت چند تانك دیگر بكمك تظاهرکنندگان رسید و جمعیت از سه راه شاه خود را بساؤل

خیابان کاخ رسانید.

در سر خیابان کاخ که خیابان شاه را قطع میکند ساختمان نوسازی قرار دارد و در طبقه چهارم این ساختمان از طرف گارد منزل دکتر مصدق سنگربندی شده بود و سرهنگ ممتاز خود فرماندهی حفاظت خیابان کاخ را از این محل به عهده داشت.

در اولین یورش جمعیت شلیک تیر شروع شد و عده‌ای نقش بر زمین شدند جمعیت پا بفرار گذاشت تانک‌هایی که آماده حمله پخانه دکتر مصدق بودند یا شلیک رگبارهای مسلسل خود بطرف ساختمان مزبور به تیراندازی ازل جواب دادند و با شلیک‌های پی‌درپی قسمتی از سنگر بالا را خراب کردند این جریان مدت زیادی ادامه داشت در این مدت عده زیادی سرباز و شخصی و یکی دو نفر از کسانی که روی تانک‌ها قرار گرفته بودند هدف گلوله شدند سیل خون در این محل جاری شد و لحظه‌ای صدای شلیک تیر خاموش نمی‌شد و مدافعین منزل دکتر مصدق سخت پایداری می‌کردند.

مقارن ساعت ۶ دو گلوله سنگین از تانک‌ها خالی شد و قسمتی از بالای ساختمان ویران گشت خانه‌های اطراف از شدت این زردخورد و شلیک رگبارهای مسلسل بلرزش درآمد بود و بالاخره صدای شلیک از این ساختمان قطع شد تانک‌ها بطرف منزل آقای دکتر مصدق بحرکت درآمدند.

در این موقع ۴۸ تانک اطراف منزل دکتر مصدق را گرفته بود جمعیتی بدنبال این تانک‌ها در حرکت و مشغول تظاهر بودند عده‌ای از افسران و سربازان نیز در جلو و اطراف این تانک‌ها بودند وقتی تانک‌ها به نزدیکی منزل دکتر مصدق رسیدند از ساختمان رو برو شلیک مسلسل شروع شد و معلوم گشت در آنجا نیز سنگربندی شده است جنگ و گریز مدتی نیز در اینجا ادامه داشت و عده زیادی زخمی شدند مسلسل‌های تانک‌ها نیز مرتب کار میکرد و فانی‌های صدای آنها قطع نمیشد در اینجا تشریباً جنگ بین افراد ارتش بود و هر دو طرف شدیداً مقاومت می‌کردند.

این جنگ آنقدر ادامه یافت تا فشنگ‌های گارد منزل دکتر مصدق که در آنطرف قرار داشتند تمام و از طرف تانک‌ها یکبار دیگر شلیک شد و بعد از آنکه صدای مسلسل‌ها از آنطرف قطع شد یکی از تانک‌های سنگین بطرف در منزل دکتر مصدق رفت و در را شکسته و وارد حیاط شد.

شلیک از منزل آقای دکتر مصدق همچنان ادامه داشت و تانک‌ها نیز با شلیک تیر بدسته مقابل جواب میدادند.

مقارن ساعت هفت و نیم بعد از ظهر صدای تیراندازی از طرف منزل دکتر مصدق قطع شد و یک تانک دیگر وارد محوطه باغ شد در اینموقع تانک‌ها شروع بشلیک هوایی کردند و جمعیت بمقدار زیادی عقبه نشست ولی دوباره برگشتند.

کامیون‌های حامل سرباز و تانک‌ها نیز نزدیک خانه دکتر مصدق گشته و وارد حیاط شدند جمعیت نیز بعد از یکی دو دقیقه بدنبال آنها وارد ساختمان شد.

در آنجا کسی را نیافتند و سربازها ابتدا تسلیم شدند در این موقع از سرهنگ

و ستاز فرموده گرد منزل دکتر مصدق هیچگونه خبری نبود روزنامه‌ها در روز ۲۹ مرداد ماه پوشش سرهنگ ممتاز بقتل زینده و ستوان یکم شجاعیان خودکشی کرده است.

متعاقب خبر مذکور یکنفر استوار ارتش بفرمانداری نظامی مراجعه کرد و خود را قاتل سرهنگ ممتاز معرفی نمود بلافاصله مبلغ پنج هزار ریال بعنوان جایزه ممتازیبه پرداخت شد زنی گزارش‌هایی که مرتباً بررسی می‌شد و نقیض بود و معلوم بود که سرهنگ ممتاز کشته شده باشد.

ساعت ۶ بعد از ظهر پست ارتش اطلاع داده شد که سرهنگ ممتاز، سروان داورپناه، سروان فشارکی ستوان یکم شجاعیان مدافعین منزل دکتر مصدق تسلیم قوای اشغال شده‌اند.

ساعت ۱۱ و نیم صبح روز ۲۸ مرداد سرتیپ ریاحی تفننی بمعاون خود سرپید کیانی دستور داد گارد شاهنشاهی را مورد بازرسی قراردهد در آنموقع گاردشاهنشاهی در باغشاه بود.

سرتیپ کیانی بعضی درود به باغشاه وضع را غیرعادی دید و هنگامی که میخواست از باغشاه خارج شود توسط سربازان گارد دستگیر و در احاطی تحت نظر قرار گرفت.

پرونده‌ها تمامی آقایان سرتیپ کیانی، سرهنگ ممتاز، سروان داورپناه سروان فشارکی و ستوان شجاعیان مرتباً توسط خود آنها و وکلای مدافعشان بررسی میشد بالاخره قرائت و مطالعه پرونده کتبی آنها پایان یافت و روز ۲۳ بهمن ماه سال گذشته اولین جلسه تشریفات محاکمه افسران متهم ۲۸ مرداد شروع شد.

مراجم چهارشنبه شب دادگاه تجدید نظر بریاست آقای مرلشکر هدایت رای خود را پس از یکماه و چند روز صادر نمود که بموجب آن سرتیپ کیانی معاون سابق ستاد ارتش و ستوان شجاعیان از اتهامات متسببه تبرئه و سرهنگ ممتاز محافظ منزل



سرهنگ کیانی

سروان فشارکی

سروان داورپناه

سرهنگ ممتاز

آقای دکتر مصدق بیازده ماه و سروان فشارکی و سروان داورپناه به ۶ ماه زندان محکوم گردیدند.

رای دادگاه که با يك مخالف در مقابل ۶ موافق صادر شد باعث تعجب و حتی ناراحتی بعضی محافل نظامی گردید. یعلوریکه از آن پس گاه و بیگاه اعضای دادگاه مورد انتقاد و حمله برخی از همکاران خود قرار میگیرند. در میان داورسان تنها مخالف قلت مجازات سرتیپ ارفعی بود که وی در رای خود مجازات افسران منزل آقای دکتر مصدق را اعدام تشخیص داده و جرم آنها را با ماده ۳۱۷ منطبق دانسته است.

سرتیپ کیانی معاون سابق ستاد ارتش و چهار نفر متهم دیگر روزها با لباس غیر نظامی در دادگاه حاضر می شدند و برای دفاع از خود به آنها و وکلای مدافعشان وقت نامحدود داده شده بود. سرتیپ کیانی از افسرانی است که مدتی در رکن دوم ستاد آمریکا کارآموزی نموده و در مرحله پایزیرسی و هنگام دفاع از خود بیشتر بمندرجات مجلات و جراید زمان گذشته استناد میجست مثلاً مقاله ای که در بهمن ماه ۱۳۳۱ یعنی در بحبوحه بروز اختلاف بین دربار و دولت گذشته در مجله ارتش تحت عنوان (بسیج روانی) نوشته بود و هشت صفحه در باره شاهپرستی و تهییج احساسات نگاشته بود بدادگاه تقدیم داشت همچنین در وقایع نهم اسفند که در میدان بهارستان بنفع شاه تظاهر میکرده و عکس آن در مجله اطلاعات هفتگی بچاپ رسیده بود بدادگاه تسلیم داشت - سرتیپ کیانی در مورد وقایع شب ۲۵ مرداد از خود چنین دفاع کرده بود که در آن شب در ساعت ۱۱ بوسیله سرتیپ ریاحی رئیس ستاد وقت احضار و مأمور باغشاه شدم، در باغشاه بازداشت گردیدم و به تیمسار سرتیپ نصیری گفتم اگر امری ای از طرف اعلیحضرت همایونی است خوبست نشان من هم بدهید که با یکدیگر همکاری و مشارکت نمائیم، من در بازداشت بودم که فعل و انفعالات خارج بدقوع پیوست و از طرف ستاد مأمورین مربوطه تعیین شدند که گارد شاهنشاهی را خلع سلاح نمایند و وقتیکه از بازداشت آزادشدم مجدداً از طرف رئیس ستاد مأمور گردیدم که نظارت نمایم تا زد و خورد و اصطکاکهای هنگام خلع سلاح بوجود نیاید هنگامیکه بیباغشاه رسیدم عمل خلع سلاح پایان پذیرفته بود و این موضوعها تمامی در شماره روز ۲۷ مرداد ۳۲ مجله خواندنیها چاپ گردیده که آنها هم بدادگاه تقدیم مینماید.

در مورد وقایع روز ۲۸ مرداد سرتیپ کیانی از خود دفاع کرده بود که در شب قبل بر حسب تصمیم متخذه در ستاد ارتش بنا میشود فردا که توده ایها با شعار بنفع شاه تظاهر می کنند و مقاصدی دارند یا تیراندازی از آنان جلوگیری شود و این جریان با بخش نامه ای بجهت ابلاغ شد در روز ۲۸ مرداد من با يك ستون نظامی در شهر گردش نمودم و افسران و افراد مأمور اینستون اظهار داشتند اگر بنا هست تیراندازی شود باید دستور کتبی باشد تا بعداً مثل افسرانی که در روز سیام تیر، تیراندازی نمودند تعقیب نشویم و من هم وقتی که دیدم مردم بنفع شاه تظاهر می کنند و توده ای

نیستند بمشور مزبور دستور دادم بهیچوجه تیراندازی ننمایند و خودم هم بستاد آمده و حقیقت را گفتم و دیگر دنباله مأموریت را نگرفتم و عکس من از روی تانک که با مردم همکاری می نمودم در روزنامه کیهان چاپ شده و روزنامه را نیز بدادگاه میدهند سرتیپ کیانی سپس گفته تا ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد که بموجب فرمان ارتش سرتیپ ریاحی از ریاست ستاد برکنار شد من هرکار کرده ام بدستور مافوقم بوده، خلاصه همین مدافعات بود که سرتیپ کیانی را تبرئه نمود.

سرهنگ ممتاز فرمانده مدافعین خیابان کاخ در دفاعیات خود بمجمله تهران بصورت و مصاحبه تیمسار نصیری استنادجسته و گفته من فقط فرمانده گارد را بستادراهنمایی کردم و بر حسب مصاحبه تیمسار فولادوند فرمانده کتونی دژبان تا وقتیکه دستور ترك مقاومت نرسیده بود مقاومت میشد ولی بعد از آن دستور عده ما جمع آوری و قوای مهاجم توانستند بمنزل پرستد سرهنگ ممتاز با تقدیم مجلات و دفاع مشروح مبنی بر بعثت لغو دستور نظامی بیازده ماه حبس محکوم گردید و چون کمتر از یکسال میباشد بموجب قوانین ارتشی حق دارد مجدداً بخدمت ارتش مراجعت نماید.

سروان فشارکی و سروان داورپناه در دفاع از خود گفته اند که ما هر دو تحت نظر سرهنگ دفتری فرمانده محافظین منزل دکتر مصدق انجام وظیفه میکردیم و چون جهت سرهنگ دفتری چند روز بعد از واقعه ۲۸ مرداد قرار منع پیگرد صادر شد بنابراین این ما هم که تحت فرماندهی او بوده ایم بهمان سرنوشت باید دچار گردیم با همه این تفاسیل این دو افسر نیز بعنوان مقاومت بعد از وصول دستور ترك مقاومت بشش ماه حبس محکومیت یافتند و ستوان شجاعیان که اثبات میشود در روز ۲۸ مرداد با اصابت گلوله بسر و دست او مجروح شده و به بیمارستان منتقل گردیده از اتهام منتسبه تبرئه میگردد.

باری پس از آنکه پایان دادرسی اعلام شد و دادگاه وارد شور گردید متهمین همه در انتظار بودند و از طرف خانواده آنها مرتبه بدژبان تلفن میشد و از چگونگی رای جویا میگرددند هنگامیکه متهمین از سرنوشت خود مطلع شدند همه یکدیگر را در بغل گرفته و بوسیدند و جمیعهای شیرینی بدستور سرهنگ ممتاز بین تبریک گویندگان توزیع میشد متهمین همگی در اطلاق سرتیپ کیانی جمع شدند و افسران ارشد و دوستان آنان که مطلع شده بودند به آنها تبریک میگفتند و سرتیپ فرخنده نیز بدانان پیوست و تبریک گفت، چون این پنج افسر چه محکوم و چه تبرئه مدت زندانی آنها بیش از میزان محکومیتشان بود شروع بجمع آوری اثاثیه خود کردند.

ولی مقارن لحظاتیکه افسر نگهبان زندان مشغول انجام تشریفات قانونی برای صدور اجازه آزادی ۵ نفر افسر محافظ منزل آقای دکتر مصدق بود يك نامه از فرمانداری نظامی زندان رسید و باستناد ماده ۵ حکومت نظامی بزندان تکلیف کرد که از آزادی آنها جلوگیری کرد.

مطمئن گفتم که در نظر است از اعلیحضرت تلگرافی برای آزادی این افسران

کسب تکلیف شود ولی چون تاریخ مسافرت شاه تخریب نموده و محتمل است برای هفتم اسفند بهرمان وارد شوند، تا مراجعت معتاد این افسران در زندان خواهند بود نباید دراموش کرد که آقای دکتر مصدق در یکی از جلسات دادگاه ضمن تشریح وظیفه يك مأمور که تحت دستور آس انجام وظیفه میکند گفتند:

«این افسران هیچگونه گناهی ندارند و اگر دم برای دفاع از خانه متوسل به تیراندازی هوایی شده باشند بدستور مقامات مسئول وزیر دفاع ملی بوده که مسئولیت آنهم مستقیماً متوجه خود من خواهد بود. ایشان اضافه کردند اگر این افسران که فعلاً زندان و تحت تعقیب دادستانی ارتش میباشند محکوم شوند و از حقوق و مزایای قانونی خود معاف گردیدند مطابق یکسال حقوق و مزایای آنها را دستور میدهم بپردازد تا چهار مضمیقه مالی نشوند.»

بهرحال با اینکه این افسران مدت ۱۸ ماه در زندان بسر میبردند معلوم نیست که بعد از آزادی مجدداً بخدمت ارتش ایواز تمایل خواهند کرد یا مشاغل آزاد، اما آنچه در برخورد با این افسران معلوم شده ناراحتی زندان و جریانات چند مدت اخیر هیچگونه تأثیری در روحیه آنها ننموده است.

و اما بقیه متهمین یعنی سرهنگ اشرفی سرهنگ نادری و سرهنگ سررشته چندی قبل یالتزام اینکه از حوزه قضائی تهران خارج نشوند آزاد گردیدند، سرهنگ پورشریف رئیس شهربانیهای آذربایجان هنوز بازداشت میباشد و سرتیپ فرخنده‌پی نیز معاکمه‌اش شروع گردیده، برای سرتیپ کیانی و چهار افسر محافظ منزل دکتر مصدق بر حسب ماده ۳۱۷ ادعاینامه صادر شده بود ولی برای سرتیپ فرخنده‌پی بموجب ماده ۲۴۲ قانون کیفر دادرسی ارتش بعنوان خصم فرماندهی تقاضای مجازات شده، سرتیپ فرخنده‌پی متهم است که در غیبت فرمانده تیپ رشت فرماندهی را برعهده گرفته بدون این که مطابق تشریفات و فرامین ارتشی ابلاغی جهت وی صادر شده باشد.

(بخش بیست و یکم)

یک آمار خواندنی از دادرسی غیر قانونی دکتر مصدق

در ۲۵ جلسه دادرسی ۲۰۲ ساعت حرف زده‌اند - دادستان ۸۶ ساعت و دکتر مصدق ۲۳ ساعت صحبت کرده است.

از ۲۰۱۲ نفر تماشاچی ۱۴۰۵ نفر خانمها بودند

اماری از جریان دادرسی

دادرسی دکتر مصدق ۲۵ جلسه در ۲۴ روز ادامه داشت، طولانی‌ترین جلسه ۷ ساعت و چهل و پنج دقیقه و کوتاهترین آن‌ها دو ساعت بود، خواندن رأی دادگاه یکساعت و چند دقیقه بطول انجامید، مجموع ساعات دادرسی دکتر مصدق ۲۰۲ ساعت و پانزده دقیقه بود که ۸۶ ساعت و ده دقیقه‌ای آنرا دادستان ارتش و ۴۲ ساعت و ۱۵ دقیقه دکتر مصدق و ۷ ساعت و ۳۰ دقیقه رئیس دادگاه (سرلشکر مقبلسی) صحبت کردند.

وکیل مدافع دکتر مصدق (سرفتنک بزرگمهر) سه ساعت و پنج دقیقه از موکل خود دفاع کرد در دادرسی دکتر مصدق جمعاً ۳۰۱۲ نفر تماشاچی موفق به دریافت کارت و حضور در دادگاه شدند که ۱۴۰۵ نفر آنها از یانوان و ۲۲۰ نفر از خارجیان مقیم تهران بودند. از مراسم دادگاه جمعاً ۹۲۰۰ عکس و ۵۴۰ متر فیلمبرداری شده بود که بیشتر در خارج از کشور در رادیو - تلویزیونها و مطبوعات مورد استفاده قرار گرفت. بدینطریق دکتر مصدق برای گذراندن دوران محکومیت خود به زندان انتقال یافت.

در محاکمه دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی داشتن این اطلاعات و ارقام برای خوانندگان جالب توجه است.

قبل از شروع محاکمه دومرتبه رئیس و قضات دادگاه تغییر یافتند و بجای

سرلشکر افخمی و سرتیپ عظیمی آقایان سرلشکر مقبلی و سرتیپ خزاعی و سرتیپ اقباشور و سرتیپ یختیار و سرتیپ شیروانی و سرتیپ مبشری منصوب شدند.

دکتر مصدق در جریان دادرسی ۲۳ ساعت حرف زد.

همچنین سه نفر وکیل مدافع سپهبد یزدان پناه و سرلشکر آقای اولی و سرلشکر هدایت از قبول وکالت سرتیپ ریاحی خودداری نمودند.

طولانی‌ترین و کوتاهترین جلسات

سی و پنج جلسه دادرسی دکتر مصدق در ۴۴ روز صورت گرفت. چهارمین جلسه دادرسی طولانی‌ترین جلسات محاکمه بود زیرا هفت ساعت و چهل و پنج دقیقه بطول انجامید. همچنین کوتاهترین جلسات دادگاه جلسات نهم و دوازدهم و بیست و هشتم محاکمه بوده است که هر کدام دو ساعت بطول انجامیده بود. از همه جلسات کوتاه‌تر آخرین جلسه بود که رأی دادگاه خوانده شد و مدت جلسه بمدت یکساعت و چند دقیقه بیشتر نبود.

۲۰۲ ساعت دادرسی

با يك حساب دقیق معلوم میشود که مجموع مدت جلسات محاکمه دکتر مصدق دو یست و در ساعت و پانزده دقیقه بوده است. همچنین حساب شده است که در مدت این دو ساعت و پانزده دقیقه، سرتیپ آزموده دادستان هشتاد و شش ساعت و ده دقیقه صحبت کرده است البته مجموع مدت صحبت دکتر مصدق سی و سه ساعت و پانزده دقیقه خواهد بود. سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه نیز در سراسر ایام محاکمه هفت ساعت و نیم صحبت کرده است. و کمتر از همه سرتیپ ریاحی یعنی فقط یکساعت از خود دفاع کرده و یا به پرسش‌های رئیس دادگاه پاسخ داد. تحقیقات و استماع اظهارات شهود نیز مدت سی و یکساعت از وقت دادگاه را گرفته بود.

وکیل مدافع پرحرق و کم‌حرف

بین وکلای مدافع، بیش از همه سرلشکر میرجلانی وکیل مدافع سرتیپ ریاحی صحبت کرده است مجموع مدت دفاع وی در حدود دو ساعت و چند دقیقه شد و کوتاهترین دفاع را نیز سرهنگ آرمین بمدت فقط بیست دقیقه بعمل آورده است. اما وکیل مدافع دکتر مصدق (سرهنگ بزرگمهر) فقط سه ساعت و پنج دقیقه از موکل خودش دفاع کرده است و بشبه مدت دفاع را بدکتر مصدق واگذار کرد که ۲۳ ساعت حرف زده است.

بستن و باز کردن کیف دکتر مصدق

در جریان محاکمه بارها مشاهده گردید که وقتی مصیبت دکتر مصدق شدت می‌یافت از دادگاه قهر میکرد و در میان سکوت کاغذ و نوشتجات خود را جمع کرده در کیف قرار داده و سپس کلید آنرا نیز از جیب درمی‌آورد آنرا قفل می‌نمود و آنگاه قصد خروج از دادگاه را میکرد.

این صحنه چندین مرتبه در ایام محاکمه تکرار گردید حالا بد نیست بدانید که در این ۲۵ جلسه دادرسی دکتر مصدق شش مرتبه قهر کرده و قصد خروج از دادگاه را داشته است و از این حیث مدت دو ساعت و پانزده دقیقه وقت دادگاه تلف شده است. دکتر مصدق شش بار در دادگاه بگریه افتاد و ۱۷۴ بار خندیده است دو بار چنان در دادگاه گریست که غالب تماشاچیان بگریه درآمدند.

۳۰۱۲ نفر تماشاچی

گذشته از اشناسی که در جلسات مکرر دادگاه حضور یافتند، تعداد سه هزار نفر موذق شده‌اند که در جلسات محاکمه دکتر مصدق حضور یابند.

از تعداد فوق یکهزار و چهارصد و پنج نفر تماشاچیان را بانوان تشکیل میدادند. و تیز سیصد و بیست نفر از خارجیان مقیم تهران و یا کشورهای بیگانه موفق بشرکت در جلسات دادگاه گردیده‌اند.

عکس و فیلم

تعداد عکس و فیلمبرداری از جریان محاکمه رقم قابل توجهی را نشان میدهد که از کلیه مراسم محاکمه در حدود ۹۲۰۰ عدد عکس و چهار هزار و پانصد متر فیلمبرداری شده است.

منافع هنگفت!

نمی‌توان انکار نمود که محاکمه فوق برای عده‌ای منافع سرشاری داشت آن طبقه خبرنگار و عکاس و روزنامه‌نویس‌ها بودند.

از رقم منافع خبرنگاران و عکاسان خارجی اطلاع صحیحی در دست نیست ولی بطور یقین می‌توان ادعا نمود که عکاسان داخلی هر یک از فروش عکسهای محاکمه دکتر مصدق بیش از ده‌ها هزار ریال عایدی داشته‌اند.

نظرات شخصیت‌ها و مطبوعات جهان درباره‌ی دکتر مصدق

در پایان این کتاب کوچک از (زندگینامه‌ی شادروان بزرگمرد تاریخ معاصر

ایران دکتر محمد مصدق) با انتشار چند سطر از نظرات مطبوعات مشهور جهان و شخصیت‌های سیاسی با نثار درود فراوان به روان آن رهبر ملل شرق شادی روحش را خداوند آرزو میکند. اینک نظرات شخصیت‌ها و مطبوعات معروف.

۱- الجمهور (مصری)

جالب آنکه روزنامه‌ی مصری (الجمهور) محاکمه‌ی دکتر محمد مصدق را بزرگترین مرد سال ۱۹۵۱ می‌نامیم امروز باید او را بزرگترین مجرم سال ۱۹۵۲ بخوانیم و تعجب‌آور است که مردی در عرض دو سال از مقام بزرگترین شخصیت سیاسی به مقام بزرگترین مجرم سیاسی سقوط کند!

۲- بوئنس آیرس هرالد (۱۳۳۰ر۳۰۱۳۳۰)

«تاریخ جهان نشان خواهد داد که دکتر مصدق بزرگترین خدمتگذار بشر بوده است.»

۳- دارالملهل مصر (۱۳۳۰ر۱۳۳۰)

«دکتر مصدق استاد فن ملی شدن در شرق است، تمام رهبران نهضت‌های خاور-میانه در مکتب مصدق درس خوانده‌اند، دکتر مصدق مرد سالخورده و پیری است که فعالیت و نشاط او جوانان را تحت‌الشعاع خود ساخته است. دکتر مصدق قدرت و قوت حیرت‌آور و سرسختی بی‌نظیر خود را به انگلیسی‌ها نشان داد و آنان را مجبور ساخت در برابر این قدرت و نیروی معنوی زانو به زمین بزنند.»

۴- کلاسگو هرالد (۱۳۳۰ر۳۰۱۳۳۰)

(مردم اسکاتلند همه از اقدامات وطنپرستانه‌ی دکتر مصدق تعریف و تسبیح می‌کنند.)

۵- انسیکلویدیا بریتانیکا (۸۴۵)

«دکتر مصدق بر اثر مبارزات آزادیخواهی در مشروطیت ایران و بر اثر فشار محمدعلی میرزا ناگزیر به ترک ایران و تبعید به اروپا شد.»

۶- تایم (۱۳۳۰ر۳۰۱۳۳۰)

«در کشوری که تهمت سیاسی رواج کامل دارد، این مرد شرافت و عزت‌نفس خود را حفظ کرده است. دکتر مصدق مخالف هرگونه نفوذ بیگانه است.»

۷- اپزور (۱۳۳۰ر۳۰۱۳۳۰)

«دکتر مصدق پدر ملت ایران، یکی از افراد وطنپرستی است که منافع ملی کشور خود را بر همه چیز ترجیح می‌دهد.»

۸- نیوزویک (۱۳۳۱ر۳۰۱۳۳۱)

«دکتر مصدق دشمن سوگندخورده‌ی انگلیسی‌هاست.»

۹- فوچون چاپ لندن

«مصریها باید گفت که ایران در قرون اخیر تاریخ استقلال خود، چنین نخست‌وزیر با شهامتی ندیده است.»

۱۰- تایم ۱۹۵۱

وجود نجیب دکتر مصدق از کوه البرز محکتر و از نعت آبادان آتشی‌تر و سوزان‌تر است.»

۱۱- فونیکس گازت (آریزونا - آمریکا) ۹ ژانویه ۱۳۳۰

«باید صریحاً گفت دکتر مصدق بهترین و باتجربه‌ترین سیاستمدار خاورمیانه بشمار میرود و پشتیبانی ملت ایران از دولت وی در تاریخ خاورمیانه و بلکه دنیا سابقه نداشته است.»

۱۲- تایم

«... مصدق با اشکبای تیزایی خود پایه‌های عظمت امپراتوری انگلستان را لرزانید با دست او چرخهای بیداری مردم در خاورمیانه علیه امپریالیزم روغنکاری شد، پس موفقیت دکتر مصدق در مہارت او در تهییج افکار عمومی است.»

۱۳- کوریه پاریس

«... مصدق بزرگترین مرد سیاسی دنیا نقطه‌ای تحولی در تاریخ ملل مسلمان خاورمیانه بوجود آورده است، زیرا تحولی که او در افکار صدها میلیون نفر از مردم جهان بوجود آورده در تاریخ برای همیشه جاویدان خواند مانده و ردیف قهرمانان بزرگی مانند راشنگتن، سیمون بولیوار، گاریبالدی ذکر خواهد شد.»

۱۴- آسوشیتدپرس (۲۸ ژانویه ۱۳۳۱)

«دکتر مصدق دشمن سرسخت انگلیس بود.»

۱۵- رادیو لندن

«دکتر مصدق شخصیتی است که به افکار عمومی تکیه دارد و بیش از هر کس به نظریات و عقاید ملت ایران واقف و آشنا می‌باشد.»

(بخش بیست و دوم)

همکاران دکتر مصدق در زندان

نقل از مجله روشنگر

از دفتر خاطرات دکتر صدیقی در مورد واقعه ۲۸ مرداد

آقای دکتر صدیقی دقتی در آنچه خاطراتی دارد که هر رقمش صبر از یکدنیا مغرب خواندنی و شنیدنی است ولی نست ما کوتاه و دامان کتابچه بلند! گرچه موفق نشدیم باین کتابچه گرانبها دسترسی پیدا کنیم ولی آقای دکتر صدیقی با ابراز لطف و مرحمت و با وجودی که جداً از تماس گرفتن با مطبوعات اجتناب میکنند مع الوصف قسمتی از خاطرات خود را در اختیار خبرنگار مجله گذاشتند که اینک نقل میشود.

دکتر گفته: تا ساعت سه و ربع بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد ماه در وزارت کشور مشغول کار بودم و ساعت به ساعت در خصوص حوادث روز اطلاعاتی میرسید که حاکی از وخامت اوضاع مملکتی بود و در آخرین ساعت خبر رسید که ماندن من در وزارت خانه دیگر مفید نیست خاصه آنکه کارمندان هم رفته بودند باین نظر بمنزل آقای دکتر مصدق رفته، بین راه در دو جا به جمعیت برخوردیم و از میان آنها گذشتم تا اینکه سر خیابان حشمت الدوله از ماشین پیاده شدم و براننده وزارت کشور گفتم پروندهها را بمنزل ببرد و چون از آنجا وسائل ارتشی مانع رفتن اتومبیل بدر منزل آقای نخست وزیر بود لذا پیاده ایشان رفتم. در منزل ایشان جمعی از آقایان جمع بودند و ساعتی بعد بالاخره حوادثی اتفاق افتاد که کم و بیش از آن باخبرید و منجر به خروج ما در ساعت ۵ و ربع بعد از ظهر شد.

شاگرد استاد را بشوربانی سپرد!

موقی که ما در منزل آقای مهندس معظمی بودیم ناگهان بر حسب اتفاق عددی از مأمورین یاطاق وارد شدند در این موقع آقای دکتر مصدق میان اطاق دراز کشیده

بودند و آقای دکتر شایگان و بنده هم در کنار اطاق روی صندلی نشسته بودیم و آقای مهندس معظمی نیز در مقابل در ورودی اطاق ایستاده و چون ورود مأمورین را از پنجره دیده بود جریان ورود آنها را به آقای دکتر مصدق گزارش میداد ناگهان سه نفر از مأمورین برای تهیه اتومبیل از منزل خارج میگردیدند.

در همین موقع چون آقای مهندس معظمی بوسیله تلفن جریان حال و مکان خودشان را بخانواده اطلاع داده بود لذا خواهر ایشان برای پذیرائی و تهیه غذا بمنزل مادر خود می‌آید و در آشپز مهمانان با اشتها میخورند زیرا ۲۴ ساعت بود که گرمسنگی کشیده بودند مخصوصاً دکتر مصدق از فرط گرمسنگی دچار ضعف شده بود.

بالاخره ساعت پنج بعد از ظهر يك اتومبیل فورد در مقابل منزل توقف کرد و به آقایان اطلاع داده شد که برای رفتن بشهرستانی آماده باشید، قبل از آمدن دکتر مصدق از جا برخاست و با همان عبا و لباس منزل در حالی که آقایان دکتر شایگان و مهندس معظمی و دکتر صدیقی زیر بازوان ایشان را گرفته بودند از پله‌ها سرازیر شد هنوز بوسه پله‌ها نرسیده بودند که ناگهان خانم آقای مهندس معظمی که تا آنموقع از هویت مهمانان اطلاع نداشت وارد کریدور شد ابتدا متوجه همسر خود گردید ولی همینکه چشمش به آقای دکتر مصدق افتاد یکسریه منقلب شد، دستهای خود را روی سر گذاشت و گفت: «وای آقای دکتر مصدق» و بلافاصله روی صندلی از حال رفت.

بالاخره ما و چهار مأمور و يك راننده که جمعی ۹ نفر می‌شدیم در اتومبیل قرار گرفته و اتومبیل بطرف شهرستانی حرکت کرد.

خیابان خلوت و ساکت بود و حرکت اتومبیل که با سرعت حرکت می‌کرد توجه عابریین بخصوص مأمورین انتظامی را جلب می‌کرد تا اینکه من گاهی بطرف راننده نموده و گفتم:

راستی این آقای راننده را می‌شناسم، ایشان در دبیرستان نظام شاگرد من بوده است، مقدر این است که شاگرد استاد خود را هنگام بازداشت بشهرستانی ببرد! راننده ماشین یعقب متوجه شد و بعد از نگاهی که به آقای دکتر صدیقی استاد سابق خود انداخت گفت: والله من داشتم می‌رفتم، یکی از این آقایان رسید و بمن گفت میخواهم آقایان را بشهرستانی ببرم شما بیائید و من آمدم و تصمیمی ندارم استاد در جواب شاگرد گفت: مقصود تقصیر نبود بلکه ذکر این تصادف بود.

چون سرعت اتومبیل توجه عابریین را بخود جلب میکرد یکی از مأمورین کلاهی به آقای دکتر مصدق داد و تقاضا نمود که کلاه نظامی را آقای دکتر بپوشان بگذارند تا شناخته نشوند ولی ایشان امتناع نمود و کلاه را پس داد و بشوخی گفت: هیچکس تا بحال کلاه سر من نگذاشته، حالا شما میخواهید این سر را بشکنید!؟

موقعی که اتومبیل مقابل شهرستانی توقف کرد از پله‌های دفتر کل شهرستانی بالا رفتیم ناگهان از بیرون عده‌ای که در مقابل در ورودی سالن دفتر کل جمع بودند یکنفر دست زد و بقیه هم از او تبعیت کرده و شروع بکف زدن نمودند، چون ممکن بود این

صحنه ادامه پیدا کند آقای دکتر صدیقی عقب برگشته و پسر هنگ دومی که در میان جمعیت قرار داشت با کمال متانت گفت:

«هیچ سیدانید ما در کجا هستیم و شما چه مسئولیت سنگینی بعهده دارید! این بی‌نظمی چیست؟»

این تذکر موجب شد که مأمورین از تظاهرات جلوگیری کردند، در نتیجه آقای دکتر مصدق و همکارانشان توانستند از میان جمعیت عبور کرده و با اطاق فرمانداری نظامی بروند.

اقدام انجمن آثار ملی

درست تا دهم دیماه یعنی مدت چهارماه و ده روز آقای دکتر صدیقی از خواندن و مطالعه یکنوی محروم بوده است تا اینکه در این تاریخ بر اثر اقداماتی که از طرف انجمن آثار ملی معمول گردید دادستانی ارتش یا نظر مقامات عالی‌تر موافقت نمود که وسایل مطالعه و اتمام کار کتابهایی که دکتر در باره ابن سینا نوشته است فراهم شود و دکتر صدیقی باین ترتیب از آن بیسود موز تماشای در و دیوار زندان شروع به مطالعه یادداشتها و کتابهای مربوط به ابن‌سینا نمود.

تاکنون از چهار جلد کتابهایی که آقای دکتر صدیقی برای آماده نمودن آنها همت گمارده دو جلد آن پایان یافته و دو جلد دیگر هم یا مختصر روزی آماده چاپ خواهد شد.

باید دانست کتابهایی که دکتر در باره ابن‌سینا نوشته است چند جلد آن قبل از وقایع ۲۸ مرداد آماده شده است منتها در زندان وقتی و سائل مختصری در اختیار او گذاشتند متن چهارمین کتاب را بنام معراج‌نامه تمام کرده و سپس مشغول تنظیم یادداشتهای مربوط به مقدمه و حواشی و توضیحات بقیه کتب هستند. نام کتاب دیگر ظفرنامه است.

تنها و تنها

فحلا وزیر کشور کابینه دکتر مصدق در گوشه انزوا و تنهایی یزندی بی‌سر و صدا و ساده خود ادامه میدهد. او در روزهای اول توانست از مراجعین و دوستان خود پذیرائی کند ولی از روز سوم موفق بادامه پذیرائی نشد. و ناچار گردید که چند روزی بمنزل اقوام و خویشان نزدیک خود برود و همین کار را هم کرد ولی اکنون چند روزیست که گاهی اوقات بمنزل خود می‌آید و یکسره بکتابخانه میرود و مطالعه را آغاز میکند.

دکتر صدیقی در چندسال اخیر تنها از راه تدریس در دانشگاه و دریافت حقوق استادی امرار معاش میکرده. فعلا مهضم است بعد از تعطیلات تابستانی مجدداً به تدریس مشغول شود و برای این منظور مذاکراتی بین چندتن از اساتید دانشگاه و ایشان

صورت گرفته است.

نقل از مجله «روشنگر»

لطفی تقاضا کرده است بجای آزادی از زندان او را از کشور تبعید نمایند

خبرنگار ما از قول دکتر ملکی یزدهی وزیر بهداشتی کابینه دکتر مصدق که چندی پیش از زندان آزاد گردید نقل می‌کند لطفی که تا قبل از آزادی دکتر ملکی یا او هم زندان بوده است شب و روز گریه و ناله میکرد، شکایت وزیر دادگستری کابینه دکتر مصدق بدو علت بود علت اول اینکه لطفی میگوید وضع زندگی من بسیار بد و عیال و اولادم در منتصبای پریشانی زندگانی میکنند زیرا از روز دستگیری حقوقی از خزانه دولت دریافت تمیکنم دوم اینکه میترسم پس استخلاص از زندان بدست قضات سلب صلاحیت ندهد و دادگستری و بازتفتشگان ثبت اسناد کشته شوم. بطور خلاصه لطفی هم از آزادی خود خوشحال است و هم از ادامه زندانی نگران و میل باطنی او این بود برای رهائی از تبعید قضات سابق دادگستری و طرفداران دکتر مصدق بآ دریافت مستمری از ایران تبعید شود زیرا بهتر خواهد بود تا اینکه مجدداً وارد خانه مسکونی خود در کوی اسدی تجریش شده و تا صبح از ترس و لرز خواب را بر خود حرام نماید.

۵۵۵

نقل از روزنامه دنیا

اطلاعات تازه و جالبی از:

مهندسان حسینی، دکتر سنجایی، مهندس زیرکزاده، مهندس حق شناس زندانیان ۲۸ مرداد چه می‌کنند؟

یک پای زیرکزاده بر اثر شکستگی کوتاه شده - نامه‌هایی که مهندس حسینی به نمایندگان مجلس نوشته است

بیش از دو ماه از پنهان شدن چهار نفر از استادان دانشگاه تهران و نماینده دوره هفتم مجلس شورای ملی میگذرد ده ماه قبل بواسطه واقعه ۲۸ مرداد دکتر کریم سنجایی - مهندس کاظم حسینی - مهندس احمد زیرکزاده و مهندس جهانگیر احضار شدند احضارشدگان بیش از سی نفر بودند که در میان آنها تنها همین چهار نفر و نیز دکتر حسین قاضی حاضر بمعرفی نشده و همچنان باقامت در پناهگاهها حق شناس طی اعلامیه‌ای از طرف سرلشکر قزاق دادستان فرماندار نظامی وقت طهران ادامه دادند دکتر کریم سنجایی مدت‌ها رئیس دانشکده حقوق تهران بود او در مهر ۱۳۲۸ برای اولین بار با دکتر مصدق آشنا شد و آتروزی بود که هسته مرکزی جبهه ملی در خانه شماره ۱۰۹ ریخته شده بود دکتر سنجایی در تحصن دربار که برای تأمین

آزادی انتخابات صورت گرفته بود شرکت داشت و در زمامداری دکتر مصدق برای اولین بار بوزارت فرهنگ رسیده بود و از کسانی بود که در شورای امنیت سازمان ملل متحد که شکایت دولت انگلیس مطرح بود عضویت داشت او پس از بازگشت از سفر آمریکا برای شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی از وزارت کناره گرفت و در مجلس هفدهم به نمایندگی مردم کرمانشاه شرکت نمود دکتر سنجایی در دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه سمت قاضی اختصاصی ایران را داشت و علاوه بر اینها دبیرکل کمیته مرکزی حزب ایران و جزو چهار نفر از نمایندگان قراکسیون ایران در مجلس هفدهم بود. مهندس کاظم حسینی که سمت استادی دانشکده فنی تهران را عهده‌دار و رشته معدن را تدریس میکرد و همان کسی بود که طرح ملی شدن صنعت نفت را تهیه نموده پس از اصلاحاتی بتصویب رسید مهندس حسینی اصلاً یزدی و برادرش هم‌اکنون در بازار بکسب و کار مشغول است وی در کابینه دکتر مصدق معاون وزارت دارائی و قائم‌مقام وزیر دارائی در هیئت مختلط نفت بود و در شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه عضویت داشت حسینی متأهل بوده و چند فرزند دارد و در دوره هفدهم نماینده تهران بود و مهندس حسینی از دانشجویانی است که هنگام تحصیل در اروپا از شاگردان زرنگ بوده چنانکه در دانشکده پلی‌تکنیک و مدرسه معدن پاریس در میان تمام دانشجویان فرانسوی و خارجی رتبه اول را حائز گردید. مهندس احمد زیرک‌زاده عضو کمیته مرکزی حزب ایران و نماینده تهران در مجلس هفدهم در اوآن کابینه دکتر مصدق نخست معاون وزارت اقتصاد ملی و چندی بعد کفیل آن وزارت‌خانه گردید مهندس زیرک‌زاده ضمناً استادی دانشگاه را داشته و در دانشکده فنی هندسه را تدریس مینمود.

مهندس جهانگیر حق‌شناس آخرین وزیر کابینه دکتر مصدق که مانند ۴ نفر از رفقای هم‌مسلك خود در خفا بسر میبرد استاد هتراسرای عالی است و تا قبل از احراز مقام وزارت راه در کابینه دکتر مصدق عضو شورای سازمان برنامه بود این چهار عضو کمیته مرکزی حزب ایران که اکنون با وضع عجیبی در همین طهران زندگی میکنند و هیچوقت در انتظار ظاهر نمیشوند در تاریخ فعالیت‌های سیاسی ایران بی‌نظیر میباشد چون تاکنون دیده نشده چهار نفر از رجال سیاسی ایران ملکی که در حدود ده‌ماه باشد بطور مخفی زندگی نمایند صرفنظر از سران حزب توده که در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ مخفی شده بودند ولی این طرز پنهان شدن با مخفی شدن سران حزب توده فرق فاحشی دارد چون سران حزب توده مانند دکتر فریدون کشاورز - دکتر رادمنش - احسان طبری - دکتر بهرامی و سایرین دو سه ماه بعد با وسائلی که فراهم شده بود از کشور خارج شدند و مانند مهندس حسینی و دکتر سنجایی ماه‌های دراز در مخفی‌گاه‌ها بسر نبردند طرز مخفی شدن این چهار نفر نیز شنیدنی است مهندس حسینی و مهندس زیرک‌زاده روز ۲۸ مرداد در خانه ۱۰۹ بسر میبردند و باتفاق دکتر مصدق و ۲۵ نفر دیگر بوسیله نردبان از طریق خانه استیجاری اصل ۴ به خانه آن

بازرگان آذربایجانی که در کوچه سرلشکر کریم آفاخان بوذرجمهری واقع بود نقل مکان یافتند مهندس زیرکزاده با وجودیکه در میان تمام همراهان دکتر مصدق جوانتر از همه بود و بیشتر از این تیر مهندسی را داشت به مصیبت بزرگی مبتلی گردید او وقتی از نردبان بالا و پائین میرفت هنگامی که به سومین خانه مجاور خانه ۱۰۹ رسیدند ناگهان پایش لغزید و از اولین پله نردبان بروی سنگفرش حیاط درغلطید مهندس زیرکزاده فوراً بیهوش شد و دکتر مصدق و بعضی از وزیران و نمایندگان مجلس همدعم و کارکنان نخست‌وزیری که همراه بودند از خود بیخود شده و در زیر آتش توپ تانک‌های شرمز که مرتباً ادامه داشت و نیز دود غلیظ آتش‌سوزی خانه ۱۰۹ که حیاط و خانه‌های اطراف را پر کرده بود توقف را جایز ندانسته و بدون درنگ مهندس زیرکزاده را در بغل گرفته و برای خود ادامه دادند مهندس رمقی نداشت با وضع خاصی از نردبان بالا بردند و در زیرزمین خانه آذربایجانی جای دادند. دکتر صدیقی - دکتر شایگان - مهندس رضوی و مهندس معظمی تا صبح از ناله مهندس زیرکزاده چشم روی چشم ننهادند. زیرکزاده از ضربه‌ایکه بیدنش وارد شده بود ناله میکرد و از طرقي بعلت درد شدید در ناحیه پا قادر بحرکت نبود و طبق تصمیم قبلی قرار شد هر يك بدسته چندنفری از خانه مزبور خارج شوند بدستور دکتر مصدق چند نفر از کارکنان دفتر نخست‌وزیری مهندس زیرکزاده را در حالیکه صورت او را پوشانده بودند از خانه خارج نموده و بمنزل برادرش انتقال دادند زیرکزاده چندین روز بیهوش و بدون قوت لایموت بسر برد تا اینکه دوست قدیمی او دکتر صدر از ماجرا باخبر شد و با وجودیکه هر ساعت رادیو تهران مهندس زیرکزاده را احضار میکرد با اسباب و وسایل جراحی بطرف پناهگاه مهندس زیرکزاده حرکت کرد و شروع بدرمان او نمود و بالاخره معلوم گردید زیرکزاده از پا صدمه دیده و پایش شکستگی پیدا کرده است. چون وسائل پرتابل (قابل حمل) جراحی مؤثر در معالجه نبود پس زیرکزاده را گچ گرفت و در نتیجه پس از بهبودی زیرکزاده از پا ناقص شده و حالیه پایش کوتاه و پلند بوده و بطور کلی از پا ناقص شده است.

بطوری که شایع است هر يك از چهار نفر مزبور جداگانه مخفی میباشند و گویا حال و وضع مهندس حق‌شناس بدتر از همه باشد چون حق‌شناس علاوه بر بیماری از مادیات در مضیق است چندی پیش تیمسار حسین آزموده دادستان ارتش پخبرنگار ما گفته بود در مهر ماه ۱۳۴۲ مهندس حسینی - دکتر ستجایی - مهندس حق‌شناس و مهندس زیرکزاده بوسیله آگهی بدادرسی احضار شدند.

این آگهی بامضاء سرتیپ کیسان خدیو بازپرس دادرسی ارتش سه نوبت متوالی در روزنامه شاهد بچاپ رسید و در آن اعلام شده بود در صورتیکه پس از انتشار نوبت سوم آگهی در مدت دو ماه خود را بدادستانی ارتش احضار نمایند قرار مقتضی صادر خواهد شد بطوری که اطلاع یافته‌ایم این چهار نفر استاد دانشگاه هر يك اتهام مخصوصی دارند و بقرار اطلاع موثق اتهام دکتر ستجایی بیش از همه است زیرا

گفته شده که پائین آوردن مجسمه‌های شاه فقید بدستور او بوده است در مورد مهندس حق‌شناس چون از وزیر کابینه دکتر مصدق بوده مانند سایر وزیران مسئول شناخته شده بود و مهندس زیرک‌زاده نیز بواسطه نطقی که در میتینگ عصر ۲۵ مرداد که در میدان بهارستان برپا شده بود و در آن طرز یازداشت خود را در معدآیاد شرح داده بود متهم باعانت بمقام سلطنت معرفی گردید و اما مهندس کاظم حسینی کمتر از همه دزای اتهام است چون او در طول ۲۵ تا ۲۸ مرداد نه در مجامع رسمی سخنرانی کرده و نه این که در پائین آوردن مجسمه و سایر اقدامات شرکت داشته است ما همان وقت شنیده بودیم در صورتیکه این ۴ نفر خود را معرفی می‌کردند سوءظن فوراً رفع می‌گردید و بطور قطع همگی چند ماه بعد آزاد می‌شدند چنانکه مهندس رضوی و دکتر شایگان که شدیدتر از آنان متهم بودند آزادی را بازیافتند .



مهندس زیرک‌زاده



دکتر سجایی



مهندس حسینی

در میان این چهار نفر، مهندس حسینی بیش از همه در فعالیت است و در ایستادگی برای چند نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی نامه نوشته که می‌توان نامه‌هایی را نامبرد که در یک ماه اخیر برای مهندس جفرودی درخشش و ارسال خلعت‌بری نوشته است حسینی در این نامه‌ها نمایندگان مجلس را راهنمایی کرده و ابداً توقع و یا انتظاری در مورد تعیین تکلیف خود و فرام‌گرددن و مسائل آزادی خود و رفقای خود را ننموده است نامه مهندس حسینی عنوان جفرودی و درخشش تاکنون منتشر نشده ولی ما از قول ارسال خلعت‌بری قسمتی از نامه حسینی را که بایشان نوشته بود ملاحظه می‌کنیم و بطوری که خوانندگان ملاحظه می‌کنند این نامه جنبه راهنمایی و تذکر را ندارد. مهندس حسینی چنین می‌نویسد: «پیشنهاد بانك بین‌المللی به نفع ایران نبوده و چاره‌ای جز رد کردن آن نبوده و موضوع اختلاف که منتهی بتطیع مذاکرات شد این بود که آقای دکتر مصدق و هیئت مختلف نفت با پیشنهادات بانك بین‌المللی که دو سال اداره نفت را در دست بگیرد موافق بودند ولی بعداً آقای دکتر مصدق بانك بین‌المللی اصرار می‌کند که باید بانك بین‌المللی قید نماید که عمل خود را بنمایندگی ایران

اتجام میدهد ولی نمایندگان بانک بین‌المللی میگفتند چون بانک مؤسسه بین‌المللی است مبادی که رفع اختلاف بین طرفین دعوی نشده نمیتواند این قید را قبول کند. این نکته نباید پوشیده باشد زندگی در حال اخفا پمرا تپ از زندان در جزیره خارک و هرمز بدتر است چون شخصی مخفی علاوه بر اینکه بصورت یکفرد زندانی و بقولی بدتر از آن زندگی میکند دائماً در تشویش است که نکند دری باز شود و مأمورین دولت وی را دستگیر نمایند علاوه بر اینها مخفی شدن اشخاص هادی یا مردانی مانند دکتر سنجابی و حق‌شناس فرق فاحشی دارد آنطوری که ما اطلاع یافته‌ایم این چهار نفر از مدت‌ها پیش علاقه شدیدی پیدا کرده‌اند که خود را در اختیار دستگاههای انتظامی قرار دهند تا پابین وسیله از این حال پنهانی خارج شوند ولی هنوز مطمئن نشده‌اند سرز پرخورد مأمورین هنگام معرفی چگونه خواهد بود شخص موثقی بمایگفت سه هفته قبل یکمقام مهم با هر چهار نفر مزبور تماس گرفته و مذاکراتی با آنان بعمل آورده است این تماس در حدود ۲۰ روز قبل بود و آن مقام شرط آزادی‌شان را در این دانسته که بطور کلی دکتر مصدق را فراموش نمایند و دیگر نام او را بر سر زبان نیاورده و ضمناً وسائلی فراهم نمایند که مردم دست از دکتر مصدق بکشند از جوابی که اینجده داده‌اند شایعات مختلفی بر سر زبانهاست که ما نمیتوانیم تأیید کنیم و بنویسیم جواب آنها چه بوده است طبق اطلاع چند روز پیش مهندس زیرک‌زاده از واقعه خودکشی برادر خود زیرک‌زاده استاد دانشکده ادبیات مطلع گردید زیرک‌زاده یک هفته بعد از واقعه ۲۸ مرداد بعلت تعصب شدیدی که داشت با تیغ ژیلت خودکشی کرده و با وضع فجیعی جان داده بود این بود اطلاعاتی که ما توانستیم از چهار نفر استاد مخفی دانشگاه تهران کسب نمائیم و نمیدانیم این وضع اختفا تا کی ادامه خواهد داشت و چهار نفر نامبرده تا چند ماه یا چند سال دیگر در حال پنهانی بسر خواهند برد.

از: پست تهران

زندانیان ۲۸ مرداد چه می‌کنند؟

خوابی که سرتیپ ریاحی دیده بود - سرتیپ ریاحی پس از پایان محکومیتش باروپا می‌رود، سرهنگ ممتاز در زندان برج ایفل می‌سازد - شلت گوما دکتر مصدق را مجبور کرد که تغییر لباس بدهد - نقل مجلس زندانیان کیست؟

این روزها نزدیک یکسال است که دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی و محافظین منزل دکتر مصدق در زندان بسر می‌برند از این عده تکلیف یکی «قطعی» و نتیجه کار دیگری

«نیمه‌قطعی» و بقیه نیز بطور کلی (بلا تکلیف) می‌باشند.

تا دو سال دیگر

سرتیپ ریاحی رئیس سابق ستاد ارتش که روزی از پشت میز ریاست ستاد دستورات نظامی به فرماندهان لشکرها صادر میکرد و افسران ارشد و امرای ارتش در مقابل او بحالت احترام می‌ایستادند در میان متهمین وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد اولین کسی است که زودتر از سایرین تکلیفش قطعی و مسلم و خیالش راحت شده است. سرتیپ ریاحی میدانند که باید تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۵ در زندان بسر ببرد ۲۵ روز دیگر یکسال از مدت محکومیت رئیس سابق ستاد پایان میرسد و سرتیپ ریاحی ناچار است که دو سال دیگر را نیز خوب باید بسر وضعی شده بگذراند تا بتواند از نصت آزادی بهره‌ور شود سرتیپ ریاحی قبل از آنکه دادگاه تشکیل شود و حکم محکمه در باره او صادر کرده خیلی وحشت داشت و حتی یکروز خواب عجیبی را که شب قبلش دیده بود برای یکی از نزدیکانش بازگو کرده و در آخر گفته بود:

«من دیگر امیدی بزندگی ندارم. و بطور وضوح مرگت را در مقابل چشمانم می‌بینم.»

وحشت و اضطراب سرتیپ ریاحی بدون علت نبود، زیرا دادستان ارتش برای او تقاضای اعدام نموده بود. موقعی که سرگرد شکوهی منشی دادگاه اولیه در میان سکوت اعضاء دادگاه و تماشاچیان رأی دادگاه را میتواند علانم تشویش و ناراحتی بطور وضوح در خطوط صورت رئیس سابق ستاد ارتش هویدا بود ولی وقتی منشی دادگاه باینجا رسید که (... و سرتیپ ریاحی بدو سال حبس تادیبی از بدو بازداشت...) سرتیپ ریاحی تکان محسوسی خوره ولی معلوم نبود این حرکت ناگهانی از خوشحالی بود یا نگرانی...

از چاه بچاله

سرتیپ ریاحی کسیکه همه و حتی خود او اطمینان داشتند اعدام می‌شود بدو سال حبس تادیبی محکوم شد، رأی دادگاه بدوی قوت قلبی یاو داد، ریاحی حس کرد که نظر دادگاه نسبت باو خیلی معتدل است، او مطمئن بود که در دادگاه تجدید نظر اگر از مدت محکومیتش کسر نشود زیاد هم نخواهد شد. بخصوص که وضع ظاهری دادگاه در مورد او هنگامی که بحالت احترام و در جای خود می‌ایستاد و خیلی مؤدب بصحبت ادامه میداد مساعد بود سرتیپ ریاحی آخرین دفاع خود که ۳ جلسه طول کشید بطوری دادگاه و هیئت قضات را مسحور نمود که خبرنگاران و تماشاچیان با هم شرط بندی مینمودند که او حتماً آزاد خواهد شد.

ولی نه تنها حکم آزادی او صادر نگردید بلکه دو سال حبس تادیبی او بسه سال حبس با کار تبدیل و بقول وکیل مدافعش، «از چاله در آمد و در چاه افتاده».

تقدیر چنین بود

یکی از محافظین منزل دکتر مصدق که با سرتیپ ریاحی و سایر متهمین وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد در یازداشتگاه دژبان بسر میبرد برای نگارنده تعریف میکرد آن شبی که دادگاه تجدید نظر رای نهائی خود را در باره سرتیپ ریاحی صادر مینمود من و سایر یازداشتشدگان یعنی سرتیپ فرخنده‌پی، سرتیپ کیانی، سرهنگ ممتاز، سرهنگ پورشریف، سرهنگ نادری و... چند نفر دیگر همه در اطاق سرتیپ فرخنده‌پی دور هم جمع شده و منتظر سرتیپ ریاحی بودیم هر یک از ما در باره رای دادگاه نسبت بهمکار خود حدس می‌زدیم ولی رویسرفته همه اطمینان داشتیم که سرتیپ ریاحی تبرئه خواهد شد.

ساعت ۹ و نیم شب بود که صدای موتور چند جیپ ارتشی سکوت محوطه دژبان را درهم شکست و چند دقیقه بعد سرتیپ ریاحی با قدمهای شمرده از کریدور زندان گذشت و مستقیماً باطاقی که ما در آن نشسته بودیم آمد.

سرتیپ ریاحی در حالیکه کلامخود را تا روی ابروان خود پائین آورده بود در آستانه در ظاهر شد.

قیافه ریاحی باندازه‌ای درهم و پیچیده بود که تا چند دقیقه ایستاد و هیچ حرفی نزد.

سرتیپ فرخنده‌پی بشوخی گفت «تیمسار شیریند یا روباه؟» سرتیپ ریاحی در حالیکه سعی میکرد لبخندی بر لب ظاهر سازد بجای پاسخ دادن بسؤال سرتیپ فرخنده پی بیک نقطه از دیوار زندان خیره شد و آهسته گفت:
«تقدیر چنین بود.»

از ایران خواهم رفت

فردای آن شب که وکیل مدافع ریاحی نزد او میرود پس از دلجوئی و استمالت اظهار میدارد: تیمسار سه سال زندانی چیزی نیست کمر یکسال آنها که شکسته‌اید بقیه را هم تا چشم بهم یزید تمام شده و رفته‌است و پس از اینکه آزاد شدید یک شغل آبرومندی برای خود تهیه می‌کنید و... سرتیپ ریاحی با لبخند تأثرانگیزی در جواب وکیل مدافعتش میگوید «این ۳ سال در نظر من ۳۰ سال نمودار میکند و اگر بامید خدا زنده ماندم پس از تمام شدن دوره زندانیم حتی یکروز هم در ایران نخواهم ماند و به اروپا خواهم رفت.»

یکهفته بعد از صدور رای دادگاه سرتیپ تقی ریاحی رئیس سابق ستاد ارتش ایران پس از قطعی شدن حکم از یازداشتگاه موقت دژبان به زندان قصر منتقل شد. سرتیپ ریاحی اکنون در زندان قصر به باغبانی و گلکاری و گاهی اوقات نیز به آهنگری مشغول است.

مرتیپ ریاحی بارها بتزویکانش که برای دیدن او بزندان قصر می‌روند گفته است «میل دارم این دو سال دیگر را در بی‌خبری کامل بگذرانم».

نیمه‌قطعی

مرتیپ ریاحی و دکتر مصدق در يك دادگاه محاکمه شدند دادگاه بدوی و تجدید نظر هر دو یکی بود ولی برخلاف مرتیپ ریاحی، هنوز دکتر مصدق تکلیفش قطعی نشده است یکی در زندان قصر بانتظار روز آزادیش دقیقه‌شماری میکند، یکی در زندان لشکر ۲ زرهی منتظر جریان پرونده خود میباشد که از پیچ و خم دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر نظامی رد شد و فعلا در یکی از شعبات دیوان کشور رسیدگی میشود. دکتر مصدق دیگر لایحه‌ای نمی‌نویسد دیگر دنبال ماده قانون نمی‌گردد که بوسیله آن بچنگ با دادستان بشود بلکه بجای این کارها یا روزنامه و مجله میخواند و یا اینکه روی تخت خود دراز میکشد و ساعت‌ها بسقف اطاق خیره میشود. گرمای شدید تابستان دکتر مصدق را ناچار کرده که لباسهای همیشگی خود را عوض نموده و بجای آن يك عبای نازک از (خاچیه نجف) پتن نماید برای اینکه گرما دکتر مصدق را خیلی ناراحت نکند دادستان دستور داد يك پنکه کوچک در اطاقش بگذارند.

بلاکلیفها

زندانیانی که در بازداشتگاه دژبان بسر می‌برند عبارتند از مرتیپ فرخنده‌پی، مرتیپ کیانی، مرتیپ ممتاز، سرهنگ نادری، سرهنگ سررشته، سرهنگ پورشریف، سروان فشارکی، سروان داورپناه، مستوان شجاعیان و علاوه بر اینها عده‌ای از همکاران دکتر مصدق که خوش‌شانس‌تر از سایرین بودند مدتی در این زندان بسر می‌بردند ولی پس از این که مدتی علم زندان را پوشیدند یکی پس از دیگری بقید کفیل آزاد شدند. اولین کسی که بقید کفیل آزاد شد پارما نماینده مجلس و پس از آن بترتیب بشیر فرمندی - مهندس معظمی - دکتر شایگان و مهندس رضوی و دکتر صدیقی میباشد افسران محافظ منزل دکتر مصدق در زندان برای خود سرگرمیهای ترتیب داده‌اند، سرهنگ ممتاز کتاب مینویسد و اغلب اوقات مثبت‌کاری میکند، سرهنگ ممتاز از تخته سه‌لاشی برج ایفل ژیبانی ساخته که هر کس بدیدتش میرود از دیدن آن اظهار تعجب میکند، مرتیپ فرخنده‌پی که در زندان نیز دست از شیک‌پوشی خود برنداشته مشغول نوشتن کتاب است سرهنگ پورشریف که نقل مجلس زندانیان است با متلك‌های خوشمزه خستگی و کسالت و فکر و خیال همکارانش را برطرف می‌سازد، سروان داورپناه شبها با لحن گرمی مثنوی میخواند و همه را مجذوب میکند، سرهنگ سررشته اغلب بی‌مس و صدا مشغول میشود. از طرف اداره انتشارات دژبان، کتابخانه کوچکی برای زندانیان ترتیب داده شده است که در مواقع بیکاری مورد استفاده قرار گیرد.

ساعتی با سرتیپ ریاحی در زندان

رئیس سابق ستاد ارتش در زندان روزی ده ریال مزد آهنگری میگیرد

ملاقاتهای سرتیپ ریاحی با دو دخترش چگونه انجام میگیرد؟ - رئیس سابق ستاد ارتش شخصاً برای خودش غذا تهیه میکند و از وضع زندگیش در زندان راضی است

مدتها بود که میخواستم در زندان قصر دیدن آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش دولت آقای دکتر مصدق بروم تا اینکه عصر یکشنبه که معمولاً روز ملاقات زندانیان است راه زندان قصر را در پیش گرفتم.

نگهبان در بزرگت زندان قصر همین که چشمش بمن افتاد نگاهی بساعت انداخت و گفت: آقا وقت گذشته. اما چون شما هستید بفرمائید!

با عجله یکر است باطاق افسر نگهبان رفتم. افسر نگهبان پرسید: قصد ملاقات با چه کسی را دارید؟

گفتم با تیمسار سرتیپ ریاحی. بعد از اینکه اسم مرا پرسید و یادداشت نمود گفت: بفرمائید مانعی ندارد چون راه را بلد نبودم، یک استوار مرا تا نیمه راه راهنمایی کرد و بعد از اینکه با دست ساختمانی را که سرتیپ ریاحی در آن محبوس است نشان داد پسر پست خود برگشت.

ساختمانی که رئیس سابق ستاد ارتش در آن زندگی میکند در انتهای باغ زندان قصر قرار دارد و این ساختمان نسبتاً بزرگت برای بهداری زندان بنا گردیده ولی در این اواخر محل اقامت زندانیان سیاسی شده است و در قسمتی از آنهم اکنون محکومین خردسال بسر میبرند که اسم بی‌شمای دارالتأدیب روی آن گذاشته‌اند در حالیکه تنها چیزی که در آنجا به محبوسین خردسال یاد داده نمیشود ادب است. بالاخره پاسبان توقیف‌گاه در آهنی محکمی را که از پشت قفل شده بود از خارج کوبید و گفت: بازکن.

پاسبان داخل کریدور قفل در را باز کرد و همینکه وارد محیط زندان شدم، دیدم در کنار حیاط کوچکی سرتیپ تقی ریاحی با لباس ساده سربازی در حالیکه چندتن از دوستانش دور او حلقه زده‌اند نشسته و سرگرم صحبت است.

بعد از سلام و علیک در گوشه‌ای نشستم و شنیدم که دوستان رئیس سابق ستاد ارتش از هر دری سخن میرانند جز از سیاست و از اوضاع مملکت، زیرا ریاحی اینروزها ابتدا با سیاست سروکاری ندارد.

مدتی گذشت تا چندتن از حاضرین زندان را ترک و چون فرصت مناسبی پیش آمده بود از آقای ریاحی پرسیدم:

خوب وضع زندان چطور است؟

لیختندی زد و گفت: همینطور که می‌بینید، سپس اشاره باطاق خود نموده و گفت آنجا اطاق من است که در آن زندگی می‌کنم.

وقتی باطاق نزدیک شدم در اولین نگاه کتابهای زیادی دیدم که اطراف تختخواب او ریخته شده بود و چند جلد کتاب نیز باز مانده بود همچنین مقداری روزنامه و مجله فارسی و فرانسه میان کتابها دیده‌میشد که بقول خود ریاحی تنهاونس اوقات بیکاری و تنهایی اوست.

از قراریکه اطلاع یافتیم در این اواخر چشم ریاحی به علت مطالعه زیاد ضعیف شده است چنانچه چند دقیقه قبل از اینکه بدیدتش بروم دو نفر چشم‌پزشک که گویا فرایتی با سرژیپ ریاحی دارند برای معاینه چشمان او بزندان آمده و قریب نیمساعت چشمانش را تحت معاینه قرار داده و دستوراتی نیز برای معالجه باو داده بودند که یکی از آنها لزوم کم کردن ساعات مطالعه است آقای سرتیپ ریاحی میگفت هر روز در حدود چهار ساعت کتاب و روزنامه و مجله میخوانم زیرا کتاب بهترین سرگرمی برای يك زندانی است.

در اطاق سرتیپ ریاحی

اتاقیه اطاقیکه رئیس سابق ستاد ارتش در آن بسر میبرد و نقشه دو سال زندگی را در آن طرح کرده است تشکیل میشود از يك تختخواب شخصی يك زیلو که متعلق بزندان میباشد و يك پریموس و يك اشکاب کوچک و مقدار زیادی کتاب و چند کاسه و بشقاب و قاشق و چنگال. گاهی اوقات ریاحی شخصاً اقدام بپختن غذاهای ساده میکند و معمولاً آن غذا را در وعده میخورد.

خود ریاحی میگفت: من سربازم و سرباز باید بزندگی ساده عادت داشته باشد خودم نیمرو و املت و سایر غذاهای ساده را میپزم و با اشتهای میخورم. بقرار اطلاع ریاحی در برابر اصرار اقوامش تاکنون حاضر نشده که از منزل برایش غذا بیاورند و از همان روز اول شام و ناهارش را خودش تهیه کرده خاصه اینکه بخوردن گوشت رغبتی ندارد و حالا که فصل میوه است اغلب شام و ناهار را با خوردن چند سیب و چند خوشه انگور میگذرانند.

یکی از دیدنی‌ترین صحنه‌های زندان سرتیپ ریاحی موقعی بود که دختر کوچک او «نفیسه خانم» برای اولین بار بزندان قهرآمد و باطاق زندان پدرش رفت. در اولین برخورد وضع زندان باعث ناراحتی و تأثر نفیسه شد بطوریکه ریاحی را تحت تأثیر قرار داد و ناچار شد چند دقیقه با دختر کوچکش آهسته صحبت کند و باو بگوید که تأثر و اندوه بی‌فایده است و در زندان باو بد نمیگذرد.

از آن پس دختر ریاحی هر هفته بدون هیچگونه ملالت خاطراری از پدرش دیدن میکند و حتی بعضی از اوقات با او ناهار صرف مینماید.

یکی از نزدیکان ریاحی میگفت قرار است برای دختر سررتیب ریاحی اطلاق در مجاورت دبیرستان ژاندارک اجاره کنند تا بسرپرستی عمه خود در آنجا زندگی نمایند و ترتیبات اینکار هم داده شده، تا از آغاز سال تحصیلی بدون اینکه احتیاج به پانسیون پیدا کنند به تحصیل خود ادامه دهند.

وقتی از ریاحی پرسیدم: خوب چگونه زندگی می‌کند؟ آیا خوش می‌گذرد؟ جواب داد: فعلاً خوشحالم که نه قرضی دارم و نه طلبی زیرا با فروش زمین خود در عباس‌آباد قروض خود را پرداخته‌ام و اکنون در نهایت بی‌خبری از دنیا و مافیها میگذرانم.

اولین رئیس ستاد

آن روز بعد از خداحافظی از آقای ریاحی از مطلقین زندان تحقیق کردم که آیا قبل از این کسی از امرای ارتش نیز در زندان قصر زندانی بوده است؟ جواب داده شد: بله چند نفر از افسران ارشد و عالیرتبه در دوره سلطنت اعلیحضرت فقید در اینجا محبوس بوده‌اند ولی این برای اولین بار است که یکی از رؤسای ستاد ارتش در زندان قصر محبوس میگردد و تاکنون چنین چیزی سابقه نداشته است.

از یکی از دوستان نزدیک ریاحی سؤال کردم آیا صبیح است که می‌گویند ریاحی بعد از خاتمه دوره زندان ایران را ترک میکند و حتی ممکن است ترک تابعیت نماید؟ جواب داد: من تاکنون چیزی در این باره مخصوصاً ترک تابعیت ریاحی از دهان وی شنیده‌ام بلکه چندین بار شنیده‌ام که او بمقام سرپازی و ایرانیت خود افتخار میکند و میدانم این شایعه از کجا پیدا شده است.

ولی درباره مسافرت او بیخارج ممکن است بعد از آزادی برای امرای معاش و مطالعه در رشته‌های تخصصی مثل خود بااروپا مسافرت نماید ولی اجرای این تصمیم هم بسته به پیش‌آمد زمان است.

ورود متیژه یتهران

همین دوست میگفت: متیژه دختر ارشد ریاحی چند ماه قبل از سوئد به تهران آمد، مشارالیه برای معالجه پای خود که افلیج شده بود بسوئد رفته بود. از قضا متیژه موقعی وارد تهران گردید که دادگاه تجدید نظر نظامی محکومیت ریاحی را تأیید کرده بود و مشارالیه نیمه‌شب الالبه خود را در زندان دژبان جمع‌آوری نمود تا به زندان قصر نقل‌مکان کند. در موقع خروج از زندان متیژه برای چند لحظه موفق بملاقات با پدرش شد و بعد از چند روز ملاقات مستد بین پدر و فرزند در زندان قصر صورت گرفت.

زندانی ریاحی

خلیق آنچه گفته میشد مأمورین زندان قصر یا تیمسار سررتیب ریاحی حسن سلوک دارند